

فصل ششم که در باب عداوت و دشمنی است  
 ممکن است که عداوت و دشمنی در میان دو شخص  
 بر سر طبع ساخته بدین ماطریع می گرس کرده و اوست و بعضی ساله بدست طایفین  
 مانند امثال الناس می کشد که بدین درین بعضی جمع کرده و نام ساله آن نیست که تحطیه و تسخیر  
 معاشران سرایه امیاج و می میدارم بلکه درین دو گونه حیرت کالی تراوش می کند که هم  
 سود و کاف و امانه کافی است و چنانچه درین بعضی غالی عام و ای آماجور انصاف و رعایت  
 معصیان آراء بر امی و دیگر معمول و باید دلیل در آنست شود انصاف و دوست و بهر دو  
 مرطوط و اعتداف خود با اسب و او را باید آن اردو و حال حال بود و کی آنکه آن منظر ایشانی  
 همان است که حق تعالی آن اشارت و هدایت فرموده ان بعضی الطول انصاف الیه و تم  
 آنکه چون این حصرت را بر عطل و اعتداف خود با تبه مشود و ملک میرا اسرار و بهشت و سر  
 پس سالکان مسلک صدق و سداد و راه نور و ان میاج حق و ارشاد و اعلان امر حق  
 که می معصی سرافا و عام و رفاه کاف و امام است یگوید دست سرداری تو است بهت بکمال  
 العلامه قطب الدین التیاری فی سیر العالون فی بیان اوصاف اللطاف و یکون کسر الا  
 والتسلل فی الدیار باصاع العلوم طالع الملک واه ورمی الفصل کسر السؤل و الا اعتداف  
 کنت الا وائل من انکما و میاج و الله سید المحرم علی جمیع اوقات و انکما کان صحت  
 علی فرامها و همها و الما و الله سید الملک و الله سید حرمه علی الملکها و ملکها و انصر  
 من ملک الکنت لبعیم و من اوجار العلوم لبعیم و الاکان بالکما اما انکما اسرار و انکما  
 و البعث و المحرم و الاحباء و الشبه لطلعت و العزاة و تکلمه و طایفین و ذکر و طایف  
 ای لایستی با قدره و همه فال النسیان لعرض کل انسان و لصفحه و اسعاه الی ان

فصل ششم که در باب عداوت و دشمنی است  
 ممکن است که عداوت و دشمنی در میان دو شخص  
 بر سر طبع ساخته بدین ماطریع می گرس کرده و اوست و بعضی ساله بدست طایفین  
 مانند امثال الناس می کشد که بدین درین بعضی جمع کرده و نام ساله آن نیست که تحطیه و تسخیر  
 معاشران سرایه امیاج و می میدارم بلکه درین دو گونه حیرت کالی تراوش می کند که هم  
 سود و کاف و امانه کافی است و چنانچه درین بعضی غالی عام و ای آماجور انصاف و رعایت  
 معصیان آراء بر امی و دیگر معمول و باید دلیل در آنست شود انصاف و دوست و بهر دو  
 مرطوط و اعتداف خود با اسب و او را باید آن اردو و حال حال بود و کی آنکه آن منظر ایشانی  
 همان است که حق تعالی آن اشارت و هدایت فرموده ان بعضی الطول انصاف الیه و تم  
 آنکه چون این حصرت را بر عطل و اعتداف خود با تبه مشود و ملک میرا اسرار و بهشت و سر  
 پس سالکان مسلک صدق و سداد و راه نور و ان میاج حق و ارشاد و اعلان امر حق  
 که می معصی سرافا و عام و رفاه کاف و امام است یگوید دست سرداری تو است بهت بکمال  
 العلامه قطب الدین التیاری فی سیر العالون فی بیان اوصاف اللطاف و یکون کسر الا  
 والتسلل فی الدیار باصاع العلوم طالع الملک واه ورمی الفصل کسر السؤل و الا اعتداف  
 کنت الا وائل من انکما و میاج و الله سید المحرم علی جمیع اوقات و انکما کان صحت  
 علی فرامها و همها و الما و الله سید الملک و الله سید حرمه علی الملکها و ملکها و انصر  
 من ملک الکنت لبعیم و من اوجار العلوم لبعیم و الاکان بالکما اما انکما اسرار و انکما  
 و البعث و المحرم و الاحباء و الشبه لطلعت و العزاة و تکلمه و طایفین و ذکر و طایف  
 ای لایستی با قدره و همه فال النسیان لعرض کل انسان و لصفحه و اسعاه الی ان

اختلاف امرجة السلدان والاهوية التي بالطبخ والتي بالعصر ويعرف ما يخص  
 كل موضع من حيوان وسات وجمال وحمائر ولا نهاريه وكيفية امرجة كل موضع و  
 املا قتم وعاداتهم واهوتهم واعدتهم وشؤونهم ومسا عاتهم وما يجدون من امراضهم  
 في نسل فصل وما يداوون مرضاهم بموجن ذلك بل هم مصيرون فيا هم محطون بل  
 حطوا فليس يطرطن طائفة منهم سواد من اطباءهم ولقيت من عنت عن اسباب هذه الامراض  
 كلها وشتتها ولعل حسها ولا يقع بذلك حتى يستعملها باو ايل النقيض من اطباء  
 فان حاله ذلك فليس يطرطن المحطون بعقل مع كل هذا الاستقصاء من الادوية والوجوه  
 ومعهم صوابا واسماها وقوا بل يفسر حديد اس رديا وسلمها من معصومتها الى ان  
 قال كثير التفكير في احوال من يدري من الرضى ما طرا فيما يحتاج ان يدبرهم قبل  
 ان يدخل الليمح حاسب نفسه كل يوم فما فعل معهم ووصف لهم ما علمه مصيب مصنى  
 على ما هو عليه وان احط او قصر في بعضها تلامي ذلك واعد له ما يوافق الخ وجوه  
 الكرمية لها گوش کرده ام که (ايل مہاجر فاقه ویر میر هیچ مہیا آمد و تا دستکشه میری را  
 خدا داده ستودہ بطور قوت آنها ماتی می توانم داد و چون قوت اسان از قوت  
 و بار داشت از خدا ماتی بامداد وانی دستم حاکمہ حال سری مرخص تصور و شوا مدد شدہ  
 دفع مرص) و مؤید من مقال ست اعمال و افعال اطباء و امداد و معمول به معصودہ اکا و درگا  
 در محالجات و مداوات لهذا این مختصر را بر نگاشتم تا مرضا حاصل النصاب کہ در راز عیسا  
 امد حالی شد کہ اتفاق الله من ادرین باب طریق ایمن و صواب چیست و حق پ  
 کیست و این بخش و قطره را و افع المنیہ و نافع البریہ فی احکام التغذیۃ لاصحاب  
 التخمیۃ و البیضۃ موسومہ سنا ختم و جید وصول و خاتمه مرثب کردم و الله اعلم بالصواب

والتوفيق وهو الى التحقيق فصل اول در بیان ماهیت و تخریف غذا آنکه  
 غذای مطلق آنست که تا یروا بر آن در بدن ماده فقط مانند یک شیبی اگر کفیا را به  
 غالبه بر مزاج اصلی و در صورت بدین معنی که چون وارد بدن گردد و تا یروا بر آن می رسد  
 یک شیبی که لازم آنست بدن از آن متاثر و متغیر نشود و از مزاج اصلی خود برگردد بلکه  
 در آن تصرف نموده صورت غذائی آن را متغیر و تبدیل گرداند که صورت اصلی آن تا  
 مانند و تحیل صورت خلطی شود و اجماع بالقوة است آن را فعل آورد و ظاهر کند و متغیر شود  
 که گردد و بر عضو یا قطار یا لته اعضا و معراید و فائص گردد و بر آن صورت عصوی اثر کند  
 و یا بر حل اسیمه یا تعداد و برینا سد آب گوشت های لطیف و در دهه تخم سمست و با علایق  
 معر گردد و در سائر حوی و کیفیت حاصل از آن منافی و غالب کیفیت اصلی بدن است  
 و در آن مطلق آنست که تا یروش در بدن کیفیت فقط با سد و ماده آن قابلیت عدالت  
 و حر و مل شدن داشته باشد و غذای و دوائی آنست که با سرن در بدن با ماده و  
 هر دو مانند غلبه ماده که بعد تا یروا بر آن خلطی حاصل شود که حر و بدن و متشابه آن است  
 به آن اندک کیفیت و مر احمی باشد غالب بر کیفیت و مزاج اصلی بدن و اندک تغیر در بدن  
 یک شیبی خود که کیفیت که باشد و دوائی غذائی آنست که تا یروا بر آن در بدن کیفیت و ماده  
 هر دو مانند با علک کیفیت و بدن را متغیر سازد و اندک تغیری و تا نیاید در آن تصرف را  
 و از آن خلط بسیار کمی حاصل گردد که قابلیت عدالت و حیرت در بدن میسر است  
 و در آن نوعی آنست که با شد با احداث کیفیت غالب در بدن و در الحاحه آنست که تا یروا بر آن  
 در بدن کیفیت و امری و دوائی کیفیات و امور ظاهر و سیئه و همه معینه باشد بلکه مناسبه  
 و امری بسیار لطیف و دقیق و حسی مطلق که بسیار امور محسوسه و توان امور مانند خرد

مصطفیٰ تاثیر فادر هر دو هم در بدن که تغییر از این صورت نوعیه بر می آید و در این  
 اگر تاثیر آن مؤلف است آن را قادر بر جزیای نامند و الا ستم و قادر بر سریان است  
 که تاثیر آن در بدن حرارت عرسری و قوی و ارواح لطیف منوائقت و محاط  
 و تقویت و اعانت قوی و ارواح مرفوع و رفیع کایث و ادبیت هم مودی محلی است  
 که هیچ دوائی دیگر را آن ندارد و صدای دوائی خاصیت است که تا سر آن ماده  
 و صورت هر دو باشد اما ماده غالب سحر و کور و کمال و الفاعل و تاثیر و تا سر ماده  
 و گوشت که با وجود تعدیه احداث تصریح و دفع سمیت نماید و در واسطه دوائی خاصیت  
 که تا سر آن کیفیت و صورت هر دو باشد مانند قادر بر حیوانی و حد و ار که با وجود پرا  
 و دفع سمیت و از دست تمام احداث حرارتی غالب بر ریح اصلی بدن می نماید و صدای  
 دوائی دوائی خاصیت است که تا سر آن ماده و کیفیت و صورت هر سه باشد مانند علاج  
 هم که با وجود تعدیه و احداث امک کیفیت غالب بر بدن تصریح و سرور می آورد و هم  
 آنست که تا سر آن در بدن محالف و صد فادر بر باشد و سرودی و ملاطفت حرارت  
 عریضی و ارواح و قوی را فاسد و فانی سازد و فرصت مهمل و الفاعل مدد حیه جای  
 تدبیر و دوائی نمی آید که تا سر آن کیفیت و صورت نوعیه هر دو باشد و بعد تا سر  
 تا اثر حصول از جمیع احداث کیفیت غالب بر کیفیت اصلی بدن نماید و در آخر  
 مراح بدن را فاسد نماید و صدای سمی آنست که تا سر آن ماده و صورت هر دو باشد  
 و بعد مهمل و الفاعل حصول تعدیه بدستور بطور احداث سمیت نماید و بعد  
 آنست که تا سر آن ماده و کیفیت و صورت هر سه باشد و بعد تا اثر حصول  
 و کیفیت نالک احداث سمیت نماید با سحر و مفاعلی سائر لحوهم گپایای سمیت و

و در صورت و حاجت که غذا قبل از این است معنی غذا اکنون باید دانست که حاجت  
 بنده یا برای زیادت است و یا برای انقاف عوض متخلل در محل خود و گوشت که است  
 جسم از کیفیات حرارت و رطوبت است و محل بر رطوبت حرارت است اما سنگ بیکر مقدار  
 آنچه ناقص می شود از رطوبت ناقص میشود حرارت مثل آن بخت ضرورت نقصان  
 محمول است نقصان مایل و بدن در آن متخلل و ناقص است پس آن محتاج است  
 آنچه ناقص شده از آن ما فائز شود و مقام آن و این عوض تنبیه باشد با آنچه ناقص شده  
 از آن و فائز میشود مقام آن و دستی که غالب بر آنچه ناقص شود حرارت و رطوبت  
 پس غالب بر عین از کیفیات و چه است یا که حرارت و رطوبت بود و آنچه عدا می باشد  
 چرا این نیست که عدا می شود بمقدار آنچه در وی است از جوهر حرارت و رطوبت پس ظاهر شد که  
 عدا می و راکت چون باشد و عدا می غذا در شخص و سرد و رطوبت و موس می شود و می آید  
 فاعل این باشد و حالیکه صوت نوعیه و مافی باشد چنانچه محل و عدا می و اما عدا می  
 فاعل این باشد بعد از خلع صوت خود و پس صوت خلط و گاهی غذا می خورد و بجهت  
 کمیت چه آن هرگاه که کثیر بود مقدار آن صوت شود و تنبیه و استلزام و عفو است و می آید اگر  
 قلیل بود مقدار آن می آید که نهال را بعد از آن زبول و همین استانه است و در عین  
 آنچه دارد و متده حرکات و مواضعها و گاهی عارض میشود غذا را بسوی که پس از آن غیر  
 شود برای بدن مثل آنکه ای کرده شود و غیر وقت آن یا به بر کیفیت و جهت آنکه است  
 کرده شود و آن است شراک کثرت و جهت یا در غیر وقت آن یا احتمال کرده شود حرکت  
 بر آن قلم و آن یا نوم و قینکه کثیر باشد از یا معنی بجهت آنکه حاصل شده و از برای  
 ضرورتی جمع بین مایع و بدن پس غذا بکلیه تنبیه به بدن نه شود بلکه مافی ماند از آن

مصلحت و مصلحت حق تعالی برای وی قوی میسر و در آنچه اراده آنرا که مصلحت شود  
 عدا مطلق نموده و میا کرده برای وی مجامعی که مصلحت شود اراده آن  
 و هرگاه مال عدا چنان بود است پس نیست رعایا مصلحت است یکبارگی  
 و احوال آن و با هم که متعلق بود و میسر و در نهایت ثواب آراء تفصیل و ذکر  
 کرده ام اینجا بحال تطویل را می کشی نمودم فصل سوم در اوقات مایل  
 عدا و آنکه در دست که ملازم است و خواهش نداشتن و نه چنانچه در حدیث و آثار  
 که حق تعالی پیدا کرده و در طریق و در رگه از معده و وقتیکه آدم را حوریش سرور می شود و یکبارگی  
 آن راسته حشر است که در حصه برای طعام و حصه برای آب و حصه برای تنیس و یکبارگی  
 ترک غذا نماید و دستار طعام خوردن نکند و بهر لقیه از شهوت و اگر کسی باقی نماند  
 زیرا که در میان طمع غذا تحلیل می شود و در دست تحلیل و امتناع معده متلی و بر  
 میگرد و پس اگر طعام بسیار خورد که معده برگردد و جای تحلیل آن نماید باعث  
 سوی بهم رسد و آن میگرد و پس باید که آراء متلی نگرداند و میکان برای آب  
 و تحلیل امتناع غذا باقی دارد تا بهم و طمع غذا نیکو و بهتر گردد و بهر استعمال غذا  
 یا در حال صحت است یا در حال مرض آنچه در حال مرض است ضرر و زیست که تا  
 کرده شود در استعمال آن تا معین ظهور شهوت و در حجت چه ساعت اوقات اشتها ساقط  
 می باشد و بدن محتاج می باشد غذا و این جهت استعمال طبیعت بود و در مثال  
 وقت از تعمیر عدا و تدبیر بدن و دفع مودی و پس اوقات می باشد شهوت نادر  
 معطره و بدن غیر محتاج سوی غذا چنانکه در شهوت کلیمی شود و اما در حال صحت  
 پس خالی مود از آنکه معده متعلق عدا یا حار بود یا فراط یا ماز یا قریب یا بعد

پس شهوت درین هنگام با صادق بودینا که در اکثر از ناس بود چه شهوت یافته  
 می شود و در عالم امر مگر وقتی که حاکمی باشد معده و مقدم نمی شود و در عالم اشتداد بود  
 را و عدم جلو آریا یا یک شهوت کاذب بود مثل شهوت سگای می و بچه پس چه سبب  
 شهوت سگراں و دریده تر است مستقیم معده را نقص و ملایم ارادت و لقویت  
 معطرت و سبب شهوت اصحاب تخم حموضت طعام است که در معده ایشان عدو می کشد  
 می معده و در دیگر طعام چون ناسد شود حاصل شود و اراں برای معده عدائی پس  
 مایه تقاضای آئین برای عدا صلیح نعمت تعدیه آن ستم رایع استیفا نهادی حفظ  
 نایهها و فرق میان شهوت صادق و کاذب پنج وجه است اول ارجحت  
 و قرائحه شهوت طعام و فتنه صادق باشد سادگی چیری اریں و وقتیکه کاذب  
 بود قرائحه و غیره باشد و دوم ارجحت صادق را بر کاذب که وقتیکه باشد طعام عدو استخیل  
 در روی و کسیر باشد. ظاهر شود چیری از طعام با آن پس آن کاذب است و چو  
 از پها چیری نباشد پس آن صادق است ششوم ارجحت فعل و او است که  
 معده و فتنه باشد در روی فعل پس آن کاذب است و و فتنه باشد حاکمی اریں  
 پس آن صادق است ششام ارجحت بعد سمد استعمال عدا و قریاں پس قری  
 که ماسد معده قریه العمد استعمال عدا پس آن کاذب است و وقتیکه باشد بعد  
 پس آن صادق است پنجم ارجحت مقدمه عدا می متعل پس اگر آن شود بود اگر  
 در صورت حاصره و جمال قوت پس آن کاذب است در الس احوال و اگر پس  
 نباشد پس آن صادق است پس چون شهوت کاذب بود حاکم پشت استعمال آن  
 چه در مصورت او خال طعام بر طعام بود و قریب است که بیان بر آن میاید بلکه

و نمی بین مال باید که مبارزت نمود و شود پسوی نقد ایجه که در معده باشد و اگر  
آن نفی بر سهال و اول احو و وسیع شست لعدا راں نامر نمود و شود بهوم طویل تا  
مستخرج شود قوت و معط شود باطن و بهیم نماید ای باقی مانده باشد در معده  
و چون علامات مذکوره و البته شود که شهوت مذاق است واجب بود استعمال غذا  
و ماله نمود و مع آن چه این جوع می باشد مگر با یکمالی بود معدود و متصل بود و در  
کنه بعد کل آن برای غذا سوسوی هم معده و درین هنگام اگر استعمال غذا نکرده  
شود هفت که رطوبات بدن را و صحت اگر صغیر بود و رطوبات مایه لطافت  
آن و قبول آن برای ایجاب حایس حدب قریب بود و در حدب مایه صغیر و علامت  
یس حدب ارق و الطف بود و اگر و چون محدب شود این رطوبات سوسوی معده تا  
لازم آید علاو آن منظم مجموع است پس محتوی شود بر آن که در مثل حدب و معدا  
صبر رجوع بر یکسکه معده را با ملاحظه صیدیه و عارض میشود بعضی مردم را رجوع عشی و  
آن امور و حرارت و صعب هم سود و است و باید دانست که چنانکه ماله ریست تا بر  
استعمال غذا ماله طور شهوت مذاق و بهیم حایز نیست تقدیم غذا بر ظهور آن زیرا که  
آن اگر احو کرده شود قبل وقت فاسد شود و باشد فساد آن مقدار تا جبر آن و در  
میں السادین است که فساد متقدم میباشد بر الس الامر سوسوی مواد و غلیظه است  
استعمال آن قبل نور این حرارت و میجاں آن پس اگر گفته شود و مشکله باشد سبب  
سهوت و مذاق و افکار و عصا سوسوی ساول و اعتبار آن بسویق پس چگونگی است که  
می شود استعمال غذا و اسحق را آن سوسوی معدود و قیاس احتمالات است ای که گفته شود که  
عدا صغیر شود و محدب گردیده و متصل شده و ماله را باں تفسیر گویم شهوت بر او و هم



طبعیه و لیسای پس ستموت طبعیه آنست که مانند از حد اعضا و اعضاء آن سسود  
 عدا مایل تا تحلیل گردد و نفسانی آنست که خاص بود و معده پس ایجه عکس شود مرد  
 مایل عدا لیسای عبت نه طبعیه دیر باید و است که وقت عدا مسر و طبعیت مهوس  
 مسا و قد فقط بل نامور احرری سیر تا یککه ماسد و یقار امعاء و رصلاات عدا و متقدم و بعد  
 حرم و ح نول و بعد ریاضت اگر اکل مقدار آب باشد و بعد حمام در عالم الامر و در صیف  
 اول النهار و در شتار وقت نصف النهار و شرط دفع نول و راز از آنست که مستیج شود  
 آوت و اعصار بل رصلاات مذکوره بر پر که هرگاه استعمال شود غذا و اجزای رصلاات  
 مستعمل شود و طبعیت به هم آم و دیر آن و این رصلاات می شک نیست که طب اندس  
 متبحر شود و اراا احمر و رویه و ماصل شود و اراا این لیم و فراق و این موجب مسا و عدا بود  
 چه مایع بود و معده را از احوا را ن لیس ماسد شود و اما حمام و ریاضت پس سبب آنکه  
 این هر دو تحلیل نماید رصلاات اعصارا و نزدیک این مستیج شود قوت به عبت گردد  
 حرارت عریه و مهوس مایه طبعیت لطلب غذا ماعلا ف مایه راعصا عوس ایجه تحلیل  
 شده و اما امر صیف و متنا و دیگر سیر الی طما و ل عدا در رساله شهاب مایه عیصل بریم  
 و برین مختصر بحال طلالت بر همین گفتا کرد و مفسر استعمال عدا و در صیف و شل و رویه  
 مذکورین مایه پس اگر اتفاق افتد اعتدال بود و در و آخر بهار پس عشا متبرست از عدا  
 به عقب آن مانند سکون و جماع حرارت در باطن و به هم مغفرت سوسئ هر دو و مثل  
 این عشا در خریف و ربیع بر بهتر است از عدا غیر اینکه عشا مصر بود به نصر و ممکن است  
 دفع این مصرت به تسی رقیق یا تا آخر نوم تا حین انحدار عدا بسوی معده یا استعمال  
 ایجه مقوی هم معده بود و مایع بود و از صعود و عدا بسوی دماغ و این امور است که رعایت آن

در سدا پاید و در مقتضای این همه امور در ساله مذکور و کربالت که مراعات آن بهم  
واحد است فصل چهارم در بیان آنکه که امر وقت در مثالی میسر و اول  
عدا مناسب و عارض است و که امر وقت مسر و ملک محلی نماید که چون آثار بهیبه  
معلوم شود و موجبات آن بدید آید باید که عدا مرگ نمایند قال السجج ادا طهرت علانا  
الهیسته فاحدا احسا معیر عن حاله و بحس و العده تتل و فی الامداد و حرج و کان مهنا  
عنیا ن یحب ان لا یتماول سلیه شیئ التته و لافعه و لک الاعداء خاف مسوظ  
القوة و یغیر یب لومیع و تفصیل اس قول شیخ خواهد آمد فامتلز و تا و تنسکه تسیت  
بهیست جمع مکرر و در متلا و حده و اسعار از عدا و طعام با سدر و بی و ملط مبع بهیست  
مصدق شده باشد و علامات اشتباه رویه بهیست تلحشی و لمح و قرار معده و ملق و کسر  
و اضطراب و امتلا و سقوط میمن الصعلا و آن و مگر اسرار و رویه بر طرف شده باشد  
و شوت صادق هم برسد و اول غذا الوحش الوجوه حائر یست لسان یحی لطفی ارا طبا  
نا ادا و مهارت در هنگام لحوق تمامی حواری رویه بهیست که در ساله تنیاب مافت با ل  
مذکور شد در عین شدت بهیست و شدت اسر لاش مذکور از عسی و لمح و قرار و ظهور  
آثار بهیست بحیث بر عدا می نماید و تا کید و کید مرای و ادا عدا حکم می و بهیست و عسی را  
سر سام قصور می نماید و معالجه سر سام می پیر و در عیاضه عنقریب مذکور می شود و آنکه  
همچون تل شیخ که موجب املاف و املالک الوی عدا و ست سادرت میسر نماید و ظهور و تر  
ایکده بعضی کار و در کارهای خود بدون مشابه حال مر لیس مستحیر میشود و ظهور  
راحت شری قرار داده حکم اعطای عدا می کند و می و مر آمد که در بهیست شدیدی  
حرما مع عدا تامت شده و آیه قرآن و حدیث و اقوال بانه و احباب مع عدا و عین شد

ن  
و در این  
الطاهر  
مکرر می  
فما اعدا  
علا الفل  
مدام الام  
دانش

هر چند سلسله هم می شود و اتفاق را پس طیب گوید که از قواعد طیبیه تخونی آگاهی  
 مدار و چون ما خود مکرر دیدن استخاره اگر یکبار هم استخاره هشتاد و نه بار پیدا کند بعد  
 آمدن استخاره عنصای فقه و حدیث آنست که عمل بر این فرصت و دوا و عمل  
 فرصت و واحد میشود و در ترک عمل بعد آمدن استخاره اتم و گناه کبیره است و رای  
 این طیب ما هر یک که چون استخاره دیده شود اگر چه بعد استخاره های کثیره متواتره  
 یکبار هم استخاره حجت را باین غذا معلوم شود اگر چه حاج استخاره هم سه مرتبه  
 آنکه در کار حیرت استخاره نیست - حالا اگر بدادن غذا الو الو الو  
 هم ملاک شود یا از مواضع احمدی سری ام طیب زمره از این نیست که کسی را  
 مردن مدتی هر وقت که موت کسی می آید تقدیم و تاخیر ساعتی می تواند شد قال  
 الله تعالی انما الله یقدر کما یرید و لو کمدونی روح متبینه  
 و آیه اذ احاء احدیهم لایستاحون ساعة ولا یسعدون یس اگر طیب  
 سخای عدا رتیم نهد ساعت موت آن محل این طیب نخواهد شد بلکه چون موت آن در  
 همان ساعت مقدر شده بود اگر عدا هم پیدا و البته نمی مرد و چون در موت و زندگی  
 احتیاج طیب نیست و مقدر همان بود که این مدگان خدا و همسایه اوقات میرد پس  
 طیب پس خدا بعد از موت و چون استخاره شوره از خدا گرفت و حجت آن بر خدا بود  
 عالمان تمام شد که محضر فعل این طیب را در نوشتن مدخلی نموده خدا همچنان مقرر کرده  
 بود اگر عدا داده نمی شد و استخاره هم دیده می شد تقی گامی مرواری اگر موت انسان  
 و علم خدا مقدر شده بودی و از غذا هلاک میشد البته مواضع جناب باری عز و جل  
 گنجایش داشت و چون شوره ما خدا با شوره نموده شد و حق تعالی عباد را تا یک

مشهوره بل گردید پس مالک الدام گنج این بود اندر یکدست خاره مانی ماد آری این  
 در بعضی است که روح انسان را نشه و گرسنه عالج شدن میدهم تا مسرتی در دست  
 نماید که نشه و گرسنه مرد و لهذا حکم می نمایم که مکرر تا آنکه رجوش از بدن معارف  
 نکند ساعتی مسائله و لحظه ملوطة عدای داده باشند و در دادن آب خوش روح  
 توقف نمایند و بعد از مواده غسل استلال می بوبند و اوله عجیب و غریب قیام میورند  
 چنانچه سطره اراں محرم میان می آید و بعضی بجهتیم خود ستاده کرده ام التماس  
 می کنم فصل پنجم در میان استلال بعضی اطباء اهل تحارب که برای تخویر عدا  
 می گاهم استنداد اراضی و در پانزدهمین فصل بیاید که در معروضات آنها  
 اول اخوش روح و تصور و آتش و جو که ساحت ساحت میدیم و در قریه حیرت  
 جست است که در استطلاق قوی عالج می شود و بعد از تقویت می نماید و دلیل قیوم  
 آنکه آب و هوای دیار دکن مقتضی همین است که اطمای سیماء و هر حال میداده  
 و فاقه و امساک مردمان این دیار صحره اگر کمی خوردند الصواب صغیر است میگرد  
 و تولید صغیر درین دیار حیوانی بکثرت فی شود که احصائش این دیار است  
 و دلیل ششوم اینکه بومی که اطمای موجوده ریاں و حیضه عدا بتا کید و اجبار  
 و اصراری و میداد همین بر طبعانی هال مرحوم هم کمر بصران متکلی میبندد عدا  
 می داد و دلیل چهارم آنکه اذن عدا هر لحظه و هر آن تواتر و توالی مارا  
 درین شدت همیشه و شدت اعراض آن واجب شد که از سمیت و امتلا و بر  
 معده و طعام کم و در قیلا و زیاده میشود و دلیل پنجم آنکه در بیضه و مایه معده و ریا  
 و امعاء و خالی از استلا و بیاض و این مرض استلائی نیست پس بسبب علا و عاف

در آن غذا داده می شود و لیکن ششتم آنکه در عصب بسیار عارض میگردد  
 و شهوت طعام غالب می باشد لهذا ضرورت غذاست و لیل ششم آنکه تیغ و تحریر  
 از سم گفته ان المتکلی من الطعام والشراب اذا سقى السم عرس السم عاصا انما  
 ان یتدیر فی غلال با امتلا منه والکافی ان العروق تملؤ مملوءة فلا یجد السم  
 فیها مصدا و سماکان میا طمشی لیسب السهم حتی یس بریح قمل س مذا می دهم که  
 سمیت بهینه و در وارت آن بسبب شلار معده از تایر مار می بدیش چون غذا  
 داده شود و در تمامی بدن برود می سرت کسد و تمام بدن متلی شود سمیت بهینه  
 و اسلاط رویا ز سرت سب عدم سندار ماند و لیکن ششم آنکه اگر چه غذا صحت  
 مرض ست لکن صدیق طبیعت هم ست پس چوین طبیعت سسک دادن عا قو  
 شود و غالب یدر مرض و از ال آن نماید و لیل ششم آنکه سخی عا در سرج قانو  
 فرموده و اذا احب علیک الخوف من سقوط القوة ان یسع الهی صته ای الا سطل  
 و العی الحادوت میها لم یستغ فی الخیج من الاطلاط العا سده و العدا کرا الی الکلیته  
 الروتیة فاعده بالاعذیة الکاسرة و المعلة تم مستقره بعدایام ششیم فیها المقوده  
 تستعد لدفع الصاعی و هذا امر عام لا یتم فی الیه الا افراد من الخلق فان کل  
 من صنعت معرفته هم با سربیده الصنعة لا یجوزون منع الیه من الاستنقا الیه  
 اتباعا للمقصیة الشهوة میا میهم من غلظت فیه ولا یدرون ان قتل تملک الهی صیات  
 و التسلح قوته آتی بالفاظه و این سخن صحیح ست در اعانت غذا قبل ششامی تم و حیه  
 و حیه و لیل ششم آنکه غذا درین وقت اگر چه موجب پاکت می بود وین لازم بود که هر که را  
 که غذا داده می شد پاک می شد و جانی خود را نمی شد و حال آنکه بعضی مردمان را که

که مداوای شماست ای محاسن سحر معلوم شد که سزا  
 و نیز اوقات محبت با کت پست و الا انسانی را که مداوای شماست یکی از این  
 هم با این سلامت می رود و جان منی شد پس چون بداد عدل اگر چه اکثر  
 مریضان با این هم مدتی پس بعضی معجزه و مایه نند پس اگر کجا نماند شد که مدتی  
 با کت شده و لیل با نوز و هم مول گیلانی سب در علاج قی مطلق و در ترقول  
 شمع و حل العداد و لطف و استعمال الصوم و الریاضة الشریفة و العزیز و السلیل  
 المواد و احوال المعده الی التمسک با عند پاس انعداد و اعماجی الی لیل و نهار  
 لم یکن الماده صراوت و ما یمر قد یصح بعد التمدیر و ترداد مل قد یستیح الی یکم  
 الی او و یرد العلیل لم یکن شکره تمک الماده و لیل و و از و هم که سحر الی  
 درس ثالث و در مدیر با کول گشته و رعا المیت الی احوال طعام با و تی که میده لطفا  
 یکدیگر و دار که مثل الدین مساوون اسدیة حریتة و الماحة با و الامعوا با العدیدان  
 لم یمر میده انفسهم بالطریقات سب الامدیة المعده صلح مد لک کمیوس با اغص و اچه و اول  
 لعینهم در العدید و الا فاحه هم الی الریاضات با ب نصیر سسته بخوانه احوال طعام  
 سر طعام و لمد آ ب حوت سب ملیط ساعة فاسحه و آما و اما سید هم هر گاه دوستی  
 اس با تو بال فاسده و اول که فاسده و الیس لازم سده که سوات حال سالی یر دارم تا  
 ظالمان حق را حاده صواب محرف نشود و حقیقت حال الیس با همان بخونی  
 مسکت کرده و الیس میگویم توجیهی الله تعالی و حسن تائیده که احادیث با همان گفته  
 که سرت حسرت است اگر بهدا و اوده شود یا مداوای شماست را اس را و علی نیست و مواضع  
 آن می تواند شد پس میگویم که این امر با فنی است بلا شک و یریدت با و عدل الله

میشوند و باید که اولاً حقیق موت پذیرد ثم و ثانیاً حال این اطباق بر گرام و اشکالا  
 سارم بدانکه بدن انسان مخلوق مستند بر عناصر و اخلاط و لا و هائیکه از منی  
 مخلوق از آنها و آن خلقت محوی است که بسبب تحلیلی می ماند یعنی مایل تحلیل  
 و تبدیل و ذال و ماست زیرا که اگر صلب مخلوق می بود و چنانکه مطلق از  
 تحلیل میرفت و مطلق آفتی در آن تصرف و ماهی بایت ماسد حشر هر آیه ممسح می بود  
 از اعضا و اولت حرکات ارادی و افعال متعده و متخلعه از عتب و دفع و امساک  
 و غیره و میر آن و اگر مخلوق می بود در کمال برمی بایست که می بود در طریقی  
 از پیوسته ماسدائات هر آیه متع می بود از ان محافظت سکل خود و صحت آنکه  
 استیسا که در احکام می باشد مگر سبب احراز یا سبب نسیان لا بد آید که بین این و بین  
 کمال سلامت و کمال لیس باشد تا آنکه حرکات ارادی و حرکات متخلعه  
 مذکوره از آن صادر و بماند گردید و ممکن نیست این بدو را آنکه با آن رطوبتی باشد  
 که افاضه لیس و برمی کند و حرارتی که مقتضی صلابت باشد و درین هنگام حرارت  
 و رطوبت هر دو یا مساوی می باشد و آنکه رطوبت مستولی بر حرارت می باشد  
 و یا بالعکس و اول محال است نعمت آنکه مقتضی انفعال و افعال مذکوره است و محسوس  
 دوم بر روی استنکام آن الطهارت حرارت را پس چنین مرسوم میگردد که آن بود در حرارت  
 است غالب بر رطوبت و ظاهر است که هرگاه حرارت غالب بر رطوبت باشد و تصرف  
 در این نماید محسوس میگردد و آنرا و لا ر می آید ازین که قبول نماید بدل تحلیل را  
 و محتاج نمی باشد بر محوی بدل یا تحلیل تا آنکه بدنی باقی ماند و موت عادی و هر چه  
 بدل یا تحلیل است از بدن و قوت حیوانیه را می آید بدنی یا تحلیل را در روح

و آن حرارت را حرارت حریقه یا مسد که تقویت و حفاظت و کدمدانیت بدن  
 بدست و تمام میگردد و آن با معالی که مضطربست کسب آن طبیعت در تقاضای  
 بدن از عذب ملائم و دفع ماسد و اساک و مبهم و غیر آنها ویر می نماید که تقاضای  
 ممکن نیست بدون تصرف موی و در این حد و اسباب و دل با تحلیل از این پس  
 از جمله اعمال قوای حساسیه است و اعمال قوای حساسیه اند متناهی یا بدین پس  
 ایراد مل با تحلیل بهر متناهی است و در متناهی شدن ایراد مل با تحلیل نیست  
 که رطوبت اصلیه و اصل در مقدار کثرت می باشد و استنداد آن با رطوبات و موی  
 می گردد و با تحلیل می شود و نیست آن مگر بهر رطوبات و موی و اندک از  
 رطوبات اصلیه و بدل نمی باشد مگر برای رطوبات و موی که مده رطوبت اصلیه  
 است و اما نفس رطوبت اصلیه پس امانت دارد که جبری بدل آن گردد و  
 قائم مقام آن شود و بر آنکه رطوبت اصلیه رطوبتی است که اولاً نهم و صبح و در  
 او عید عدا ما مدیده و اساعه و کس می باید و تا یا در او عید می باشد امش و  
 ثالثاً در رحم و انجا نهم و صبح آن در بدن و در دیگر و در محال رطوبت غذائیه  
 که نصیب آن نمی شود مگر در او عید و آلات غذائیه و لذت و در عید آنها پس صلاحیت و  
 قابلیت املاک آن قائم شدن مقام آن دارد و دیگر ممکن نیست نمون بدن مگر از  
 رطوبت اصلیه که آن عیانت از می مروت و اصح است که می مروت قائم مقام  
 ماعل صحت و می زن و در مصلحت قائم مقام ماده اند برای مقابله با حرارت  
 که مصلح و مفید است و در این فصلات آن و آن حرارت را  
 تحلیل می کنند و چون علی الدوام تا نیکو کند و مروت واحد در متناهی است

نه مانع از اعمال



می یابد تا بر آن در هر آن محتمل آنکه مؤثر در زمان اول با ماده می کشد و در متاثر  
اثری را پس سخت می گردد و متاثر را یعنی قبول اثر مؤثر تا یا و هر چه باشد با  
اطول می باشد ظهور آمار آن بیشتر و استعداد آن اقوی و کمتر می گردد و متاثر  
نیز و هر چه باشد متاثر کمتر می باشد تا بر مؤثر در آن قوی تر پس هر گاه زیاده  
گردد و تحلیل رطوبت ضعیف می گردد و حرارت بهت فنار ماده آن از مقداری که  
در اول کون بوده باشد آنکه ضعیف می گردد و گرخی سراج بقصان دهن و  
عجلی الد و ام چنین می باشد تا آنکه فانی گردد و رطوبت بالکلیه و منطقی شود  
حرارت و تعطل شود قوی از افعال خود و آن موت است چه معنی میست بر آن  
او مگر تعطل قوی از افعالش و آن قسم شود و قسم طبیعی و غیر طبیعی پس طبیعی  
تعطل قوی است از افعالش بهت الطغای حرارت غریبه که آله و لیست افعال  
ماده آن و غیر طبیعی آنست که مواد الطغای افعال آن و الطغای آن یا سخت می  
ستند و است که رطوبت غریبه است یا بهت وجود صدا و است که رطوبت غریبه  
است و اما ضرورت موت طبیعی پس برای آنکه الطغای حرارت غریبه بهت  
طبیعی است و الطغای آن ضرورت است موت ضروری بود اما آنکه الطغای  
سخت موت نیست پس ظاهر است برای آنچه شایسته که موت عبارت است از  
تعطل قوی از افعالش بهت لطلان آن که حرارت غریزی است و نقصان  
و ایت غریزی بسته امر بود اول متاف هوا محیط با بدان مار رطوبت را بر آنکه  
چو اگر چه مار و بوجده غریبه بود آن در آفاق مسکونه بر تیره که تحلیل نکند بلکه  
آن در جمیع احوال محال است برای آنچه در وی است از حرارت اصلیه و حرارت

از تنفس و کواکب و قویم معاوت حرارت غریبه نیز ارجح چنان معادن هوا  
بوده و در امتزاج رطوبت و خفیف آن را زیرا که همیشه محل می کند و در دل حیوان  
تا آنکه فضا شود رطوبت آن را که بقیه یا صید است و در بعضی که قائم بود و تمام ما  
پس سطحی شود حرارت و حاصل شود موت پس سبب موت انیمه سبب حیات  
نمود زیرا که اگر حرارت غالب شود رطوبت حاصل شد حیات بیشتر از مرگ آید  
علیه برات رطوبت و ما رطوبت و ما رطوبت و ما حرارت و قویم معاوت  
حرکات مدیه و عسایه ضروری در طبیعت برای امتزاج و ارجح که حرکت  
است از آنها و غیر طبیعت را مقدار است این محال است بلکه در آنها را که هیچ تو  
حسابیه متناهی اند پس مانند محل قوی در او را بدل تا بتجمل و آنها و بدل و یاد  
حاصل منظر اید و تعاون رتبه نقصان و تراجم و هرگاه جبین بود و خصوصاً  
و تشکیک معین بود و اطعای آن سبب عورایه مدک حرکت رطوبت غریبه است که  
حادث می شود و آنها پس معین شود و رطوبت آن از دو وجه یکی محقق و عمده  
مصادرات کمیت جابین رطوبت حاصله از صفت هضم بلعیمه بارده بود و همیشه  
مشاکد بود این اسباب نقص آن به نقص تا آنکه منتهی شود و نقص رطوبت حریر  
که آن برای حرارت غریبه متعلق است برای سراج و کثرت غریبه که مثل آب است  
برای خمر و جبین را می آید و این هنگام الطفا و حرارت غریبه و این موت طبیعی است  
موجب برای تهرخص محسب قوت و سراج آن در آری هر یک را از امتزاج اصل و کمال  
است و آن مختلف شود با اختلاف امر و این و آحاد طبیعت و مختلف است  
در آنکه آن را ند و ناقص می تواند شد یا به قشقم دوم آحاد احتزیمه است و آن

باو و نش مخالف برای آحاد طبعیه لطیفات عرصیه مخالف سبب برای آن تحقیق  
 میر و موت برابرست که طبعی بود یا اختراعی سبب آن فساد حرارت عرصیه  
 و آن گاهی می باشد از داخل و گاهی می باشد از خارج بدن از اسباب طبعیه  
 اول فساد آله است و آن یا دماغ است یا قلب یا کبد و فساد و لاحق بهر اعضاء  
 اعضا و ثلثه یا برای سوراخ یا برای سوراخ یا برای سوراخ یا حارص  
 بود و حارص می شود و در غنیمات محروم از سرعت موت یا مار و مضرط ضایحه  
 در علت معروفه جمود و اما سوراخ ترکیب یا ورم و اعتیاد یا عیاض یا در سوراخ یا  
 سده که حارص شود برای یا عیاض یا در سوراخ یا عیاض یا در سوراخ یا عیاض  
 و عجل آن آنست که مارل شود بقلب و آله دماغ و کبد پس چون آنست عظیم بود  
 در و طلب موت کند و اگر تسیر بود ممکن باشد خلاص از آن و تسلی فی فساد  
 کیفیت حرارت غریبه است و آن یا بسبب حرارت قویه بود مثل ایجه حارص شود  
 حمیات محروم است عت لغو و حرارت عریضه تجلیل آن بر حرارت غریبه یا اینکه بسبب  
 برودت قویه بود چنانچه در احوال ناروه مطعیه حرارت غریبه و تسلی است فساد و آله  
 غریبه است یا به نقصان یا بریادت آله یا به نقصان پس کل که بسبب استغناء است  
 مضرط پس طبعی خود حرارت غریبه است عدم ماوه آن و مثل ایجه حارص شود و رجوع  
 عطش که محمل طوبیات بدن است و تسکین برای الطامع حرارت غریبه آله بریادت  
 پس مثل ایجه حارص شود موت از امراض حادثه از امتلازیر که بدن چون تمثلی شود  
 از احوال یا از طعام و شراب و باقی نماید در وی موضعی که مندرج شود و موافق  
 و عاص شود از آن احتیاج حرارت غریبه و الطامع آن آله اسباب نارحیه خود

برای الطفای حرارت عزیزی پس حید امور باید یکی استسراج آن یا استسراج حور  
آن یا استسراج ماده آن مثل آنکه قطع نموده شود عرق یا سرای یا شیخ دارا  
حور پس ماند شود حرارت عزیزی دوم آنکه برسد به سطح مغز و نفس شود  
و سطح گردد پس استسراج سوم السداد محارمی پس مثل نریق در آت این است  
مسار آن مرو حق جی آن سع کند نفس این سرگرم شود حصول قایه و قلبی  
سطح شود حرارت عزیزی چهارم آنکه مخلط شود با آن ایجه فاسد که حور آن  
از استسراج هو او روی که محال شود آرا بحارات و به مقه پس فاسد شود جوهر  
حرارت عزیزی یا الرکیح هوام پس برایت کدسم در بدن پس فاسد شود جوهر حرارت  
عزیزی پنجم آنکه فاسد شود حرارت عزیزی به جهت فیکر بیات آن مایکه تسخ شود  
پس تخلل شود و متروک گردد ماسه آنکه عارض میگردد و برای شمس یک طول کت کند  
در تمام و یا بایکه سرگردد و چنانچه عارض میگردد و برای شمس یک طول کت کند  
پس ظاهر شود و این آنرا که باعث حرارت عزیزی می باشد حیات و حور آن  
از استسراج می باشد موت است نه به بعضی از حکما و به بعضی مستند  
فی کتاب اصطلاحات فیلسوف الموت بالغیوم و حیوة عاقل است یا ایکنای  
حیات و الهل ان یقال عدم حیوة و عاقل الموت و التفسیر من فالتاسل بین  
الموت و الحیوة فی العدم و الملكة و قبل الموت کبیتة رجوتیه و موتة حیوة  
لقول تعالی استحق الموت و الحیوة و اخلق لا یتعبد الا ایماله و حرر و اوجوب  
این احاطی معنی التمدیر و الایجاد و تدبیر الغدیم مالم یکن تقدیر الوجود و قبل هو  
تعطل التمدیر عن افعال لبطال التماهی احرارة العزیزیة بالاطسار و قبل هو ترک

النفس استعمال الجسد تم الموت على نوعين أحدهما الموت الطبعي ويقال له الموت  
 الاقتراني والاصل المسمى وهو عند الفلاسفة القصاص والرطوبة بالاسباب  
 اللازمية الضرورية وهو مختلف في الاشخاص بحسب اختلاف لامرته الى ان قال  
 وتأنيها الموت الاقتراني اي الاستبطالي وهو الخطا والحرارة العنصرية بالاسباب  
 ضرورية بل بعارض كقتل او فلق او غيرها واليه تناسل على الله عليه وآله وسلم لقوله الصادق  
 عليه السلام لا اله الا الله وتريد في الجملة ان يكون مع هذا الاجل ما لا يمتطيا لالاسان  
 بكل حيلة يمكن بها الاحتراز عن الاسباب الغير الواقعة له اذ اودع الى ذلك  
 سبيل وسابقه عليه تعالى لوقوع الاجل بسبب الاسباب لا يكون مرجحة له اذ  
 تابع للمعلوم لا موثريه فتدبر الى هذا وهو ان يقتصر على الطبيعيين من كل ما لا يجوز  
 ونسبي الى الاسباب اعطى عدا درين مرض درين حال كه موجب لما كنت به  
 است و موت احترا مني اقل بود و همچو كه ان ما بود و متعزل الدرله بدست حاجي فيه  
 ايضا و قال غيرهم ان الموت واحد قد سبق في اعطى الاجل وقال هناك لال  
 لفتح الالف والحيم لانه هو الوقت المصروف والمجروح وفي المستقبل و اجل الحيوان  
 عند التكاثر هو الوقت الذي علم الله موت ذلك الحيوان فيه بما المستعمل  
 عند اهل السنة ميت باجله ومويعه لعله تعالى ولا تصور تغيير المقتدر منقسم  
 بل ما جرد في العسر الى كل تولد وموت من قبل القاتل فهو من افعاله لا من فعل الله  
 وما يبرز بهك شاعر لانه توهم ميسود كه از آيه كريمه اذ احاء اهلهم كه يستأخرون  
 سأكده ولا يستعدون في حين وقت اصل معصوم من ستود و ليس اگر موت  
 بايل درين وقت بمقدر است ليس بمقدره طيب واستحير از به را است

و اگر مقدر شده پس تقدیم موت اراصل موعود و منافی مفا و آیه مزبوره خواهد بود  
 موعود است مایکمه الحق در موت از وقت مقرر باقتضا و قصدا و قدره تقدیم میشود  
 و تاخیر و توفیق میرسد و موت تا بعد از اهل است اگر چه بعمل قاتل نیست چه اگر  
 در آن وقت قتل بودی و وقوع موت بود و بگذشتی مگر چون کسب قتل از  
 قاتل گشته لذا قاتل با خود خواهد بود و در شرح عثمانی است ان و هو العاقل  
 و العاقل علی القاتل تعمدی لا یحکم به السی منه و کسبه به عمل الدی یخلق الله تعالی الموت  
 بطریق حری العاده فان القتل بعمل القاتل کسما و الله یحکم علقا امتی و فی شرح النفا  
 ان اشتقاق الدم والعقوة لیدل علی ما ثبت فی الحکم من الموت و ان الکسب العاقل مایکمه  
 من العمل المسمی به سیماعده ظهور التقاض و عدم القطع بالاصل امتی و اما وجه مواجهه  
 ما روید است مختصر که قاتل اندک اگر گشته می شد رنده می ماند و بایر می ماند  
 جمعی از بصیرین که اگر گشته می شد موت و عدم موت هر دو محتمل بود پس از  
 دو حال خالی است که اصل صریح با عداوت قتل باشد باز یا در ازا قتل تقدیر اول  
 در وجه مواجهه می توان گشت که استناد و وقوع موت در آن وقت بعمل اگر چه با  
 قاتل علی سبیل البذل ممکن بود و لکن الکج از خداوند عالم ظهور میرسد و هستی حرا و تعالی است  
 و خرائر وجود و راست ادنی اهتمامی که از رنده صادر شود و جوشش رنده و در هر حال  
 پس با اگر رنده در آن متاع توقع آید البته جای نخواهد بود که موت  
 بعمل اگر چه رنده و در مصیبت اصل محتوم مداحلت عمد و مساعدت تقدیر را با وقوع خواهد بود  
 زیرا که اگر چه موت و در آن وقت مقدر نیست اصل محتوم و در می رسید لای الزم است و اگر چه  
 و در صورت تاخیر و توفیق مؤخره او و اصح است زیرا که قاتل فوت حیات و اجل موات و در رنده و

چون موت او قتل در آلوده بستم عدم مع الکی وقوع آمده قاتل از دست  
 موانع خود ابرود یکی ایلام غیر محقق و دیگری لغویت ممانع بستم طول حیات  
 و مطالب ایچ گفتیم در کلام محققین مصحح است و محقق طوسی در تحریر مبرماید و  
 بحور فیه الامران لولاه و ما یمل احسانی ابن ابی جهور و بر سر زاد المسافرین گوید  
 و اصل فی المقتول لو لم یقتل بل کان یحیی قطعاً او بیوت قطعاً او قتل الاثر  
 الی آخر العیارة یعنی اختلاف کرده اند در خصوص مقتول که اگر کشته نمیشد و در پس  
 بستم می مرد جز مایارده می بود قطعاً یا هر دو امر محتمل بود اول قول ساعره است دوم  
 قول مقبره و سوم قول جمعی از بصری و آن اقرب است استی موضع الحاحت  
 مختصر او به کیف شک نیست که بخواستخاص ما خود خواهد شد خداوند همین  
 اشاره است در حدیث الطیب صام و لو کان حاذقاً و اجماع سخاره که در غیر  
 آن واقع است هر گز عامل اعتماد نیست چه این محل استخاره نیست زیرا که این  
 استخاره از آن قبیل است که بر فعل حرام سبب که ترک صوم و صلوة کم از آنجا  
 ز ما و قتل نفس بعد کم و یا حرم خوردن و طاهریت که استخاره مثل این امور حرام است  
 و اگر استخاره بر محل خود هم می نمود می آمد لیکس درین محل که مقام طس صرر لیکس  
 شرت است محل را نمی باید کرد و اگر چه استخاره واجب هم آید زیرا که استخاره  
 واجبست عامل احسانیت یس را تا این اجابت دهندگان استخاره و عیدان  
 بتمام اهل سنت و جماعت و تبعی از مواخذه اخروی متعسر و بالعاقبه لقیقین  
 اوقات و اذن خدا مسموع حیایه بر استغنا با کسی و تحطی محتدین و علمای  
 در لقیقین و انصوح و لایح می شود و در عبارت استغنا رابع و تحطی آن با را اطلاع

[illegible]



بهست اینتها چند نواندست اول آنکه اگر کم خوردن اکثر مدتی وصحت نماید  
 و استیلائی امر اص می شود و دوم آنکه سبب عدم تولد بحارات قوت حاطه قو  
 می شود و سوم هر م بود مذکور است اما چهارم غلبه لوم نماید می شود و نوم کم  
 می آید پنجم سبب عدم اختراع رطوبات و ملاغم رویه در عروق و حساب و حجت  
 در پیک که باعث آن قلت طعام و حودت هم است معس آبسالی تمام می شود  
 و عسر و یق نفس و عسر عارض می شود و ششم کسلی و تنگی لائق می شود و سومی  
 در رخ آوری عادات و پدیه و امور و بر پیدای خواهد شد و سبب کسار اکل و غذا  
 اگر امر اص می باشد مثلاً نپه عادت می شود و السان اگر در تخمه پیچیده سلامی نماید و بار  
 نہیں جاست که آنحضرت صلی الله علیه و آله از آمدن حنا از خدمت میگرد و اگر  
 پیغمبر بود که آنحضرت را میجوید که ساسی آید و کسانی که بسیار میخورند آنها لدنی  
 در عبادت نمی یابند و اولاد و ایما المید الدین بیدامی سود و امور حکمیه از طرف  
 حق تعالی از برادری خوردن بران فائز می شود و وقت مطالعه در کشتل متوج  
 نمی شود و سپهر خوردن گان را شفقت بر علت نمی نماید زیرا که بر شمع خود نشان آمده  
 قیاس می کند و وقت نماز نهیسی رود و سپهر خوردن گان به میت الحلا و در خاک کبر  
 مرقوم است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که خوردن انجیر در اس میبازد  
 از لحوق تولد و اکثر علما در موده اند که حق سبحانه و تعالی را بجزیره نواند چیده سید کرده اند  
 اولی آنکه لطیف است و دوم آنکه سیریل الهی می شود و آنکه طبع است چهارم آنکه نگو  
 ظاهر مدنی و تفریق دفع میکند و آنکه متخمد و کس و طحال است و در بعضی نواند  
 آمده که خوردن بجزیره نواند خوردن آن مازن و اسپر قطع می گردد و در دلق سر را با هم

۱  
 سبب کسلی  
 و عسر و یق  
 نفس و عسر  
 عارض می  
 شود و ششم  
 کسلی و تنگی  
 لائق می  
 شود و سومی  
 در رخ آوری  
 عادات و  
 پدیه و امور  
 و بر پیدای  
 خواهد شد و  
 سبب کسار  
 اکل و غذا

و حضرت امام علی بن ابی طالب علیه السلام فرموده اند که جوهری است که هر کسی بدو  
 در پس را بر طرف می کند و صوفی سر را در بار و قریح را دفع می کند و دست این مگر سالک  
 و ابوبکر را انس این مالک و ایت کرده است که حیات سالک آنست که علی بن ابی طالب  
 و آنکه به علم مادل می گردد و حیار را با ملک پس علماء گفته اند که حکمت و دین آنست  
 که حیار را در طب است و حکمت طوشت را در طب جبارت و دین مع می کند و دین  
 ملک فوائد دیگر و دین معنی معلوم و سودا و طب و با صم طعام و دین را احاطه می کند  
 و عدای سر و اعتدال می کند و بعد طعام جوهری ملک تخم را کم کند و دست سالک  
 بلعید را دفع می کند که دانی الطب السوی شیخ تامل الترمذی الذی صنفه حاتم  
 اکرام الدین الواعظ و در سوره انوار و در کتاب السماء و العالم مرقوم است ان الشهاب  
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نزل اولی ما انزل الله من السماء من  
 و قال صلی الله علیه و آله و سلم ما انزل الله من داء الا انزل الله شفاءه ان الصور  
 الانزال بهما یصیر دواء العاقل لا الانزال من فوق الی اسفل كما قال الله تعالی  
 و انزلنا السحاب الی الارض فیکون من دماء و حلقه و امحاره سعة و قنوة و الیه ارجع  
 و اصله و در یقین دار و دار ادرام مثل حافه یحاف و الدار ما یتعالج به و دار  
 یکسر فاده هو مصدر او یتکسر و الداء معنی مقصور الیضا المرض و قد روی  
 یروی تقول من هو یکر و یدار و یقول صلی الله علیه و آله و سلم تعالجوا الا سکا  
 فان الله الی من قد حلی الالاد و یدل تعالج بها اللطیف صفة حیا  
 الحسب من الحسب الصمغ و الاحجار اسناد الشفاء من العلل الا و اعنی ان  
 و داسع حفته و نه الحدیث یدل علی خطا من ادعی التوکل فی الامراض و لم یتعالج







لا يمتنع مع اللحم في التاموس اللحم محرمة او لاط الشهوة في الطعام وان لا يمتلي عن  
 الاكل ولا يشبع كسبي كرمي مرضا محامرا كطوائس سره كسبي اساءو المرض  
 انتهى وحاصل السقفة الا الى ان شدة الحر من الطعام والاعم من حمة الا من اصل بل اساء  
 ويحل السقفة الثانية ان القتل يوجب الحر والالم في الدنيا لان العاقل محروبا  
 لاخرية لما يبيد من الدنيا وانه يدرك فحة بقله بجلاو الاجمق الجاهل فانه سقفة  
 منها الحقنة لكعبه يا بوءت المحظ من العقاقير والادوية الخ قال ومن ادمن اكل الكريب  
 على الريق ردى اللحم والحط والد من نقص من اللحم وفي كتاب طريق السجادة  
 تعهدت اللحم ويزيد في الحط الصوم والسلوك وقراءة القرآن وقال الشيخ الرئيس  
 محمد بن ادریس ره في كتاب السر ليس كان يستعسر عند ترك العشاء فالاصل له  
 ان لا يتركه ولا يبيت الا وهو ملو من الطعام وقد روى ان ترك الغشاء معوم  
 وان كان الاسان مريضاً فلا يسعى له ان يتركه على تساؤل الطعام المترا  
 بل يتطلب في ذلك وقال البيهقي صلى الله عليه وآله وسلم كره اكل الصوم وما من  
 تعود كثرة الطعام للسراب ساقلية قال البيهقي صلى الله عليه وآله وسلم اصل كل  
 داء البرية ويزيد قطعكم ميسوس است يا مير المؤمنين قطع جميع الشبهات يشرح  
 وحس القول في تضر الظلم تقتل ادا طمت ولع اكل - تحسن من سقي نزل اساء  
 وليس على العيون شديا ما يفسد احوال الطعام على الطعام - وقال البيهقي صلى الله  
 وآله وسلم من شرب من السلب بكثرة اكل المترا سدا ان القلب يوت كالرذاعة اكثر  
 عليه الماء سمي ميسر سيد ولما في خوراء يسايرى طعام وشراب فيا كنه كنه  
 مسيارا ب حاله وما جسر من شؤ ودل به اسيايرى طعام وشراب في ميسر

وسر سري بوستان حاشا ابي سري مسعود بر سر وكي مي پديد في كتاب السماء  
 والعالم من البحار في الحجامة والحفنة روى الخطابي في كتاب اعلام النبوة  
 عن ابن عباس ان الرسول قال السقاء في ليلة سبعة عشر ليلة عشر في ليلة  
 والهي امي عن النبي وقال في القسمة في التداوي منتظمة جملة ما يتداوى به الناس  
 وذلك ان الحنجرة تفرغ الدم وهو عظيم اطلاط واجهاها شفاها اصبها الحاجة اليه وليس  
 مسهل فديفيل البصاني العجوبات السهلة يحفظ على تلك الادوية قواها فليس سهل  
 السلي في السهل واما الكلي انما هو للدواء العصال اطلاط الساعي الذي لا يقدر على  
 يادته الله وقد وصفه النبي محمد بن عبد الله لما فيه من اللطم الشديد والحظر العظيم لذلك  
 فالتعريف في امثالها آخر الدواء الكلي وقال ابن حجر في فتح الباري لم يرد النبي  
 المحصر في السلة فان السقاء قد يكون في غير ذلك واما حبة على اصول العلاج وذلك ان  
 الامراض السملائية تكون موتية وصغراوية وبنمية وسوداوية وشعارية وموتية باحراج  
 الدم واما السملاء الصغراوية ما ذكره فداؤه مسهل قد مر عليه ذكره في السملاء الكلي  
 فانه يقع اجرة الاخراج ما يتخرج احراج من الفضلات وقد قيل ان المراد بالسقاء في هذا  
 الحديث السقاء من احشيتي المرض لان الامراض كلها المادية او غير مادية كما انهم  
 حارة او باردة وكل منهما وان القسم الى طنة وباسقة ومركبة فالاصل الحرارة والبرودة  
 فالحرارة في اخراج الدم لما فيه من استعراغ المادة وتسميد المزاج والبارد متبادل  
 لما فيه من التسمين والاصلاح والقطيع والتلطيف والجلد والتليين يحصل تلك  
 استعراغ المادة برفق واما الكلي فخاص بالمرض المزمن لانه يكون عن مادة مادية فتغير  
 مزاج العضو فاذا كوى حررت منه واما الالبراس التي ليست مادية فقد اتى في علاجها





مرج وشوربا وآسن که ساعت شاعنت میدهم و در بعدیه حرم سکیم بهشت است  
 که در استطلاق و فی خارج میشود و معدا تقویت می بخشد و خواست آسبت که قال  
 العلامة فی شرح قول الشيخ ولا يبدل شيئا هو وكل مستصح اى طالب للصحة لينة  
 ما لم يصدق الشهوة وتحلو المعادة والامعار العليا وعن العدا والاول اما وجوب ذلك  
 في كل مستصح وهو طالب للصحة فخطا بهما فلهما اولاد واولاد استحال العدا لابل  
 صحت الصحة لا بد وان تسترط فيه شروط وبي صدق الشهوة وعلو المعاد والامعار  
 مستثبات العدا لانه متى استعمل وميها فاعيا العدا وکان فی حکم اذ حال عدا و لا تى هرسا  
 بهما منقول و قال الآلى و ذلك اذ استعمل قبل لك عدا و آخر لكان اذ حل تدار  
 على عدا لم يصح لصحا صالحا ولم ينهم و ذلك فصرى بالمدى لان الطسقة ان لم  
 تستعمل بالسالى فسد و افسد الاول وان استعملت في اعزست عن الاول فسد الاول  
 و افسده وان استعملت بهما لم يكن معلما في كلا واحد منهما تا ما يفسد ان محاريجها المتعنة  
 انتهى و علامه في شرح فاون گفته فاصرى بالمدى اذ حال عدا و على عدا لم يصح لم  
 ينهم و ذلك لان المعادة ان لم تستعمل بالتالى فسد و افسد الاول وان استعملت به  
 فاما ان تستعمل واحدة فبفسد الاول و ليس بالسالى ايضا و تستعمل مع استعمالها بالاول  
 فيكون معلما في كلا واحد منهما صعبا يفسد ان يبيع لنتى و قال السيجى ابن الطيغية عند  
 ورود التالى اما ان تستعمل و ترك الاول و تستعمل الاول و ترك السالى او سويح فعلها علما  
 العدا ان جميعا فان كان الاول صارا الاول مصولا و كلاً على الطسقة تخم انه اذ كان اكثر  
 مقدار من التالى فالتاظر و افسده و مع يتصاعب البلية وان كان التالى و كان التالى  
 اكثر من الاول حصل عنه ما ذكرناه و ان لم يكن احدهما اكثر من الآخر بل كانا متساويين

فلابد وان يوتر مساوياً في الجسم وان كان الثالث لم يهضم كل واحد منهما على ما ينبغي عند  
 ذلك تكرر العضول في البدن وتغير كلاً على الطبيعة وتقلد على الاعضاء حتى وجرى  
 اين عمل وحيات صحت ما حائر بود و حال امثلاً لطريق اولي حائر تجوهد متد قال العلماء  
 الامتلاء كد رهي و ذلك لان المواد لما كانت كثرة كان تصرف القوى فيها قاصراً و كما  
 الحرار العريضة بالمسحة اليها مقصورة عن اصلها ما حوسبها فتسبب لها الحرارة العريضة و تسبب  
 و ربما حق الحرارة العريضة باذن الله ما كثر كالطيف الكثير الذي يوضع على ما صنعت فاه  
 قد يطعها فلهذا كثر ان يعرض الموت من كثرة الامتلاء و دار و الامتلاء ما كان  
 من الطعام لان الشرب للثباتية تحلل سيرا ولا يميل انقال الطعام و اردوه ما كان  
 من طعام روي و الامتلاء من الحرارة من الامتلاء من اللحم انتهى و قال الشيخ على  
 ان الامتلاء السدي في كل حال اي سواء كان بعد جوع مفرط او لم يكن قتال كان  
 من الطعام او من الشرب لحمة الحرارة بالكثرة انتهى خصوصاً و فتيكه عدم نهض  
 عدای اول يتبع بائنه و كما يما و يصحبه كماله التي مخدوم و در رفايت اريدت اذ  
 وقد قال الشيخ و لا سمى امر من التهمة قال الآلي و ذلك لانها مساو يعرض لما في  
 من العداء و هو اذا مضاخر مضمه ما ساره للمعدة و الاعضاء التي يبعد اليها ما  
 خاره و للارواح و الرطوبات يتغيبها لها و تهيئها للمعدة انتهى و در مقام سرست  
 علاج البهيمية الحادة عن مساو الطعام يؤمر بالصوم و الحركة لتقطع العضل و يعطى  
 بعد التفتية الملية و حر منقوع في الشرب الرياني انتهى كلامه مثل اين و ربما كثر  
 در باب علاج جميعه و يجتهد في الصوم و يمنع من الطعام ما لم يكن انتهى و صاحب  
 الارواح كفته و يوم الغليل باليوم في المواضع الباردة و المحو عن مانع جدا است

وخاصة مقاصد الاطباء الكثرة يجب ان لا يطعموا شيئا مالم يصدق الخرج فان ما عوا  
قل النقاء لم يطعموا بل اذفلوا الحمام وحباحتها والاسعاف كفته علما مقصودا على  
ذلك العداء لبعض محققين ارجلهم ارجلهم حاشية بخط خود نوشته اند برده تحفه لعل  
ناگوارى طعام وهو اصل المرض كما قال النبي صلى الله عليه وآله اصل كل داء الكثر  
وقال عجم الحق الولى سينا رضى الله عنه اصل عداوى كل يوم مرقه دافدر طفا  
قبل هم طعامه واحفظ ميكس استطقت فانه ما بالحيوة يراقى في ارجامه وقال  
تقص منها لعل حواشي كه زاساس مرض بر ميرى به در سگ طيبان دعل كبر  
ماگسته مبنى معده محو ان نسيه به ران شيش كه مهنه يرسود رجري به استنى قال  
علام الدين صلى الله عليه وآله الى الحرم القرشي في الوجوه في محس السع السع وهو لعل  
للصع يمنع الاعضاء من الابطساط وذلك اما لود يمسح عنه العصب الى سدة  
من حلق لداع فيكون مع وجع او رد كلف او كسفة سميت الخ واما لادى في عضوها  
كالعدة عند رد وخطا عليها وقال فيه في النفس وقد يكون لسرعة العدة او عضوا  
وقال السع في السع والكاش لعد في العدة قال الحكيم على في شرح هذا المقام كما قيل  
لعل يبيد البيضة بس ما ينادى العدة من العدا والعاسد ومفلس عليه على السع  
وقيل معهما مواضع من البدن خاصة عضل الساق والسعد لما من الاطراف  
العدة كما صرح به هاليوس في كتابه غاوس مناسبة ما ذكر لك من الاطراف والعدة  
وهذا النوع من السع سريع البر سهل العلاج يردل بالخذار العدا عن العدة وتكون  
لذها وقال السج في الغشى وقد يكون حسب كثرة السد في عروق البدن حيث كان  
وهذه المواد الثمانية قد اقرص كثير من اطباء الاكل استرب دوائر الجسم وسور الجسم

يبدش مسقى البدن ما يملأ العروق ويبدسها الكلب المعس بهذه المواد الكيرة وليس  
 على العتشي من حذرهما البدن العداء ايضا لانهما تسد طريق العداء والحميد ولا تحيل  
 سفسها الى العداء لانهما لكسرتا تقوى على الطبيعة فلا يعمل معها ومع ذلك فان مراح  
 البدن يعسدها وهذه المواد التي تعمل العتشي ككثرها او مردا منها هي التي تعمل الكرب  
 والعسي اذا وقعت في المعدة وكانت اقل كية هربارة وقال الحكيم علي بن خنجره واد حصلت  
 المواد في المعدة فان كانت قليلة الرواة او حذات العتشي والكرب وان كانت اكثر  
 من ذلك عرض عنها اول الكرب والعتشي هم مع ذلك حدوث العتشي لاصل مشاكر  
 القلب للمعدة آتسى ليس در حالت كثر ايسر مواد قتاله واعر اضرب ويهمله كونه واد  
 عداكه بالاعاى مسوع ست عاثره حوايد سد عا شاتم حاسا كه كسى ان طسسان يونا  
 اس راگوارا مايد وعائره دارو مكر آكه معصودين قتل عا داستد وقولس كه ايا  
 عدا تقويت مى بخشد ودر سطلان دنى حاج مى شود اقول مراد ايسر يلايست كه  
 نى آكه همم شود حاج مى شود ودر مصورت كه عدا همم نشود وبلا اضمصاص وضرر كه  
 حروندن كرده حاج شود وگيره تقويت نوا مدها و اگر مراد ايست كه عدا كه همم  
 شود و حروندن كرده تقويت حوايد بخشد ايسم باطل محص ست قال العلامة نى  
 سرح العاين ان الامراض الحادة منها اقصر المرسه واد اكال كه لك كال  
 اهتمام الطبيعة بما اشدهس متقاوتة الاعراض المرسه ولا تشك انه تيرب على لك  
 شدة الامراض ودر اوة العاينة بخلاف الامراض المرسه او لطول معتها يكون حواها  
 بخلاف ذلك وقال ايسر منها امتلاء البدن امتلاء امعرقا فيتمعمل الطبيعة كد  
 عن حرسنى الى البدن و مساهلة اتر القى فانه يصعب المعدة ويهلل حرمها يهلل المواد

لا استطلاق من اشكر

معتاده للامعاء الى تحويلها وملك بما يودها وقال ايضاً والكائن من جهة الطبيعة  
هو معدا يكون مشغولة باصلاح خلط ونسج من الامراض تصيرها على ترك العداء  
مدة مديدة كانا مقلته على الدمع ومعرضة عن الحرب ولا تنقص من العروق شيئاً  
ولا هي من المعدة وقد علمت ان الحاجة الى معدا و هو ان يسد بدل ما تحلل اذا  
لم يكن ما تحلل لم يقم الى عداء من خارج الطبيعة في مثل هذه الوقت مشغولة مدع مادة اخرى  
للمادة التي لا اهل محلها تقع الحاجة الى سادى العداء ليس طبعيت كه ديس مت مشغول  
مدع مواد مست اكر عدائى دريخال واده متود متخبر متود واز عمل خود كه اصلاح سبب  
حار ماد و اكر مشغول باين عداء ديگر و دانا اصلاح و اخراج مواد با ماديس آن مواد  
قما كه كيره ملاسك فعل خواهد كرد و اكر مصروف باين عداء ديگر و دانا اصلاح و اخراج مواد با ماديس آن مواد  
صديق هم فاسد متود پس چن مقاومت آن مودى كه قتل از اين مودى توانست كرد هرگاه اين مود  
رويه ميگر ايك كيفيتش بالعام مساو باين عداء موى تر متوديس كى و چگونه مساوست آن  
ميتواند كرد ملكه محر سلاكت خواهد شد حصصاً و قبيكه عداء متواتر و اده شود چه هرگاه  
عدائى خارج از طبيعت كثر و ارميدل متود با سادارت مصرطه حاصل با ر بيل عاجر متود  
طبيعت از تصرف جدي درين عدائين فاسد متود و جهت آنكه قوت متصرف در عداء  
شده و طبيعت عبر متوجه لسوى آن صرايين اكثر خواهد شد و سير درين صورت با مانا  
بر حالت خود با تحصيل متود نحو هر عصب و درين هر دو متغير متود به بعيرى ملائم پس عد  
يكس آن را راي عداء ملكه شمعش متود و مس گردد و وسيله كم دستار و اسفن حالى  
و نسج و قراقر و رباح و غير ملك را اعراض ديگر باعث بااك مرض متود پس واضح  
و واضح شده كه در همچو صورت هر گز اقدام مادن غذا سايد كرد و آنچه در پيلان و كفايه

كتاب وادرك مقتضى عین است که اطناء و عدد و دانه و اساک مرد  
 این دایه شریک اگر بی حور و اتصال معنای گردد و تولید معنای دایه رسول  
 بکسر می شود که در حقیقت این یار است اقول قال السبع للمساكن المحوية  
 احكامها احكام البلاد و الفصول الحارة و الكرميات يكون الحار و كرميات و رؤس  
 سكانها متمثلة لان الحبوب يعين ذلك و لظهورهم و ائمة الاختلاف مما لا بد  
 الى سبيل الى معيهم من رؤسهم قال العلامة في شرح قوله احكامها احكام البلاد  
 و الفصول الحارة هذه المساكن تشارك البلد الحار و الفصل الحار في التسخين و  
 طبعها علة الرطوبة و لذلك يكون اهل المساكن المحوية مستعدين للحرارة و قائل  
 في شرح قوله و رؤس سكانها متمثلة لان الحرارة مصدرة من حور و يعين ذلك  
 ذلك ضعف بعضهم سبب اختلاف حارهم الحراري و خصوصاً و رطوبة الهواء  
 من حيث له داع و يكون اقل للفصول و قال في شرح قوله و لظهورهم و ائمة  
 الاختلاف اتفق اهل السوارل و قسري العدا و حدره و ذلك لان وصول  
 رؤسهم كثيرة لكثرة الرطوبة و حارة سبب الحرارة و يكون مدد و  
 السوارل اخيم كثيرة و يكون السوارل حارة رقيقة الماء تسعد الى المعدة  
 و لا معار و توجب الاسهال ما رخاها و اصعابها للقوة الناسكة و  
 لمذعها و تينها للقوة الدافعة و اما ذكره الشيخ و يجوز ان يكون  
 الاختلاف للاهل السوارل بل لضعف الجسم و الامساك اما الاول  
 بسبب مدد و الما طين لاجل الحار الخارجي و اما الثاني بسبب طوثة البطن  
 لكثرة الفصول بسبب ضعف الجسم ثم قال الشيخ و شبهوا اتم للطعام و السرقة

ایضا اما لطعام ملکثرة الفضول و بحرارة المواد فیکون حالهم کحال سگان باقی البقا  
 فی الصيف فیکون معده هم قتل للمواد المنصبة الیه و قال العلامة لان من کان لیس  
 البطش فان مراره یدفع صحیح السرا فاما یختص منه ما یولد الامراض الحادة فکلل اللطیف  
 من انلاطهم الذی هو اولی عاده هذه الحمیات و یکمن ان یرکب ایضا للطرطبات  
 و العلم فاما کون فی الاملاط من الحدة ما یجرب الحمیات الحادة و خصوصاً و مواد هم بطیطة  
 فیکون انهم طریقة فاما کون حادة اشتی و چون و حتی اس را پس معلوم شده که در این  
 و کس سبب سبلی بود و کس ساکن در وقت بوارل در ایساں میتر شود و بوارل  
 ایساں حاد رفیق بود و سبب کمرت خود مدفع شود و لیسوی معده حواء حاده خالی بود  
 حواء منتهی پس علاج شان آنست که اخراج کرده شود و انچه منصف شود و حواء اصلاح  
 مراح بود و متوجه آنکه عدا دانه متولد شود و این حرکت مصعده الی الدماغ و  
 جل عسایت مقصور بود و آنکه مع کمره شود و انچه سائل میشود و دماغ و پیچید آن محسوس  
 آن و اخراج محتج ار روق بقی و اراسل لطریق اسهال نه آنکه عدا ساعت ساعت  
 و مهند و اخراج آن میر و در تمام مواد مصعده در معده باقی ماند و فاسد که عدا را و  
 مواد فاسده که باز دماغ هر وقت منصف گردد و در این عدا که سبب ضعف معده  
 شده و مع ذلك احوال طعام بر طعام گردیده و ملتهزاج این مواد فاسده فاسد گردد  
 و این سبب متنی عظیم بر ما شود و معده ایچون مرار شللی منفع مع متوجه در رار ایضا  
 صفرا و غیره و این باک هم نشا شده و نیستی که طبع شان لیس بود و آری باقی شد  
 و معده روی است جدا و این همه وقتی است که ایساں در مرض همیشه مبتلانا شد  
 و چون مثلاً همیشه متوجه لیس واجب بود و منع غذا کما قال الشیخ و حیث لا یطعموا

بالمریض قد الحوج فان عدم صدقه یل علی امتلاء المعدة من العدا والعاسد الا  
 لا تنافس الی الحدب وظهر الحوج وظاهر ان العدا ادا وروح مسددا حلاط وکلی  
 الموجود فی المعدة کذا فی سحر اسحق خاں وعلماہ در بیان خطایا طبیبان گفہ  
 خطا و ہول اکثر من ان یحیی ومنہ ما یرموا المرص ویکرمون علی تعالی  
 العدا ولا یعلمون ان العدا کما یرید فی قوۃ الصبیح کدک یرید فی مرص  
 المرص وکما وحقوہ اگرچہ بہ مسامتہ قرب مسامتہ آفتاب حار و دیگر  
 بسبب کثرت حرارت اہویہ آبخار طبعی مانند چہ مسدودیت حرارت آفتاب  
 غلیظہ طبعیہ زیادہ تر متصاعدی شود و ما اہویہ محلیط شدہ مرطوب می کند آہا را  
 لکن چون مرطوبت آبخار مسدودیت حرارت بیشتر مرطوبت خصوصاً در بلادی کہ  
 ساحل بحر واقع شدہ در ہوا ی آبخار بیشتر مرطوبت عالمی مانند و چون مرطوب  
 آبخار عالمی شود و ما بیشتر لامحالہ حدت و سورت صفرا کم حواہد بود و تولید صفرا  
 مست بلادی کہ اہویہ آبخار و یا اسست کہ تر حواہد شدہ معدا درین دیار بسیار  
 و دیگر است کہ وال است کہ کثرت تولید باہم در طوابع نہ صفرا و موجب کثرت و سادہ صم  
 است ما کہ کثرت بطانج و انہار و حیاض و مسائل آہا و کثرت اکل بقول مار و طبع  
 و طبع کہ سکما علی بندہ باہم عالمی باہم ہست و نہ اقل من سورت طبع کہ در بسیارہ روز  
 ما وجود عدم مصم طعام اول اکثر سہ جاریہ و سورت چنانکہ اگر سوری از سکما می نامد با  
 عرصہ ہر چہ و ختمہ نیست تا تر سادہ و سادہ می شود و بسیاری از مرصیان کہ  
 سہ استعمال آمدہ و شکایت بہ حال صفرا کردہ بہ عمد الاستعمار از آنہا و رایت  
 شدہ کہ ہشیان از شدت صفرا ویت ہست و گویا عیال مردار یا ساین و یا مرطافا



علامت شدت سحر و بهیجان و اغصاب آن سروده قرار یافته و همزمانی این سحر  
 خود اقرار می کند که در قی رطوبت و لغیم ترس و عص بر می آید و قی را مطلقاً بهشت  
 آن حال سحر اقرار می دهد حال آنکه خود قی مطلقاً در همه اوقات و حال بر بهیجان  
 سحر می تواند شد بلکه در وجود و جلاط رومی سودی ناست و جواهر لغیم باشد یا سود یا  
 رطوبت یا لطافت عدا و غیر دلک بر بهیجان سحر انقضای اگر با اعتیان در  
 سحر واقع شود یعنی آنچه لغی را بر رگ آن زنده و در القیاس تلخ و یا شیرین یا سوز  
 و احساس حرارت و لذت و عطش زنده باشد البته دلالت بر بهیجان سحر است و اگر در  
 آنکه مطلقاً قی و تنوع و اعتیان را که در دل علامات سحر باشد سحر اقرار دهد  
 و عدا از عیصه تا کید اکید تا وجودات متلازمه و شدت و شدت اعراض و به عیصه و تخمه  
 و بهشت و آثار مقتضای آب و هوا می آید و بهر تصور که سحر چنانچه اکثری از اطباء  
 این دیار اختیار کرده اند خطای فاسد می نماید و بر باید دانست که کسانی که  
 درین دیار تولد و بهیجان سحر می شود مقتضای آب و هوا این دیار نیست چنانچه  
 این اطباء عمده اند بلکه سبب آن در اکثر استعمال ادویه حاره و جاره است که در این  
 سحر دهند و حرارت این دیار بخیر آمد و در سحر و قی و قیله و قیله که کابل و آگ  
 اینها هوای سحر می نماید و مؤید آن است که خود مسأله کرده ام و می بینم خود و به  
 که عالم قبل و فاضل حاصل مولوی عبدالحلیم صاحب مرحوم باطمینان دلالت و یونانی سرگ  
 به تب شدید سحر و دی علین شدید و بعض اطباء حدان این دیار بحال طوبت اهو  
 حشو بهیا و برج میفرار یک روز و در شربت واحد و سه تولد داده حال آن مرحوم را تاه  
 کرده و بکرب و بلق و عطش شدید و جوی عیصین مثلاً متعدد بالجمیع چون نشسته حیات

در بعضی  
 حکایات  
 از سحر  
 در بعضی  
 حکایات  
 از سحر  
 در بعضی  
 حکایات  
 از سحر

ایسان باقی بودار علاج آن مادیست و دست بردارند و بفصل سانی مطلق لال  
صحت از مشربیه حیوان موشید مد و طریقه ترا یکبار دیگر که تحت معرادی و در خارج  
مثلاً گردیدند و دست همان مادی را بپایان رساند و او را در بیخ حارّه حاده  
بیمی ساده و بل گردانیدند و در کمال سیدل انواع فاقسام کالیف ارسوی بدر  
ایسان و دیگر معالجه این اشیاء بحالت یافتند و در انوار و حوار جمیع و در دیگر  
آرامیدند و ازین ماسکس متوجه که این جماعت اطمای با مدارجه مرتبه سرایه  
دارند که آلی در دیده دارند و اما مکه مرتبه اولی عال صحت را می خورد متاسفانه که در سانا  
مار دیگر هم بر رانیت و صیانت برای خود هستند و در کمال مرصود و شیمی الییدند  
در دلیل سوم گفته اند که نوعی که اطمای موجوده دریا در ریخته عدا تا کبیه و احباب  
می دهند پس لطیفاتی حال مرحوم هم بر بعضی آنجه و همیشه عدا میدارد و اقول  
حوالته است که در کمال غنی هم و در امت اس حضرت مایه گریست که صفای حال  
بارد و حال بیرون آمدن یا از مرقه من طلب نمودند و یا در صورت اول چگونه تصور انکار  
که عین کمال اسلار و در طرب سعدن علامات سمیه همیشه و عدم عدا میدارد  
و خلاف قرآن حدیث و خلاف قوم و جمیع اطوار عقل و نقل و تحریر متفقین از متقدّمین  
و متاخرین می گردیدند اما متقدّمین پس احوال بعضی از ایشان گفته شد و از آن  
و لاجر گردیده که درین وقت دادند و در حرام است و میرورین حال که طبع بدیع  
ماده و دفع کجایت آن معقول بود و اما در اندیشه برین و طلب عدا می آن و لاجر  
که از اعدیه جزیر بر اول عدا متصور می شود و طبیعت را در حیرت می اندازد و در  
آرامش و شوی دیگر ماند و بحر ملاکت میشود و حال العلامه ان الطبیقة فی کلا الوحی الامثل

مشغولة بدفع ما في البطن من المواد وذلك مما يعوقها عن اللزب الوصب للشهوة  
 والمراد بالشهوة الطبيعية هي تقاضى الاصطواب بها لما في المعدة مما انفسايتها  
 الخاصة بالمعدة انتهى وقال ايضا الكائن من جهة الطبيعة هو عند ما يكون مشغولة  
 باصلاح خلطه وضوح كافي للميمات وغيره من الاطوار التي تصير بها على ترك العدا  
 مدة مديدة كما هو قبله على دفع ومعرفة عن الحد ولا يصح من العروق شيئا ولا  
 من المعدة وقد علمت ان الحاجة الى العدا وهو ان يسد ذلك التجمل اذا لم يكن باخل  
 لم تستقر الى سداد من خارج اذا الطبيعة تنزل هذه الوقت مشغولة بدفع ما في الموضع المأثور  
 التي لاصل تحملها تقع الحاجة الى تماثل العدا واستنى يسر وحيث كانت لمدر اصرار في  
 عدا مشرب لشود وانما خالفت متاعين واطباى ما هوس وجودين من ارواحها  
 استعماء كذا رحمة ايسر ساله بوسه خواهد تندى كاستف خواهد كرويد من مخالف اطباى  
 ما هوس وحكماى حاذين ار متقدسين و مساحرين يگوه ملاقيام دليل كايتم تعالى  
 مرحوم توير عداى كروند آرى اگر موقع محل آن نوده ماشه شايده حكم تنقيه فاده  
 و در صورت تالى يعنى اكثر مثل اطباى جهال موجوده حال بود ميش معلما استدلال  
 و تمسك قول غلط ايتان و يا بر تجار غير صحيحه و غير ان كى سايه اعدا بست و اما  
 اگر صاحب بهيصه فحجه را در حالى كه عوارض امتلا بيه و در نه بهيصه معلما و لغاى تا بام شدة  
 عدا داد در طرايه و دامتار انقايد و آنچه در دليل حيار كم گفته اند كه وادون فذا هر لحظه  
 و بهر آن تبار و نوالى شمار آن و عيسر شدت بهيصه و شدت اعراض و بهر مثلا في آن  
 واجب شد كه تر سببت و امتلا و بيري معده لطعام كم و در حلا را يادى سودا قبول  
 لا كفى ما به چه اين ناسى است از سودا هم زير كه عدم تاثير سبب و در حال بيري معده

و فنی است که غذا و الا حورده باشد بعد از آن سم دارد شود اما اینجا و الا سمیت  
 عدائی فاسد روی مزاج اخلاط و ارواح و اعصارا فاسد گردد امیده و احمیه در معد  
 بود آن را روی گرد امیده عدای اگر عدا و همد چگونگی مانع خواهد شد بلکه این  
 حدید فاسد گردیده موجب مرید ملکوت خواهد گردید پس و احث شد که اولاً ا  
 مواد سمیه بدن و حده را پاک سازد و ثانیاً و فنی که سمیت هبصه بر طرف نشود و ث  
 معد و غیر آن را مواد فاسده روی نگه و د اعطائی عدا حاضر مدارد بر آن که فتنه  
 اعضا و مائع و محتاج غذا خواهد شد و سمیت هبصه در حده و غیر آن موجود پس  
 اگر عدا و ریجالت خواهد داد سبب مائع و دوی اعضا و سمیت عدا کمند خواهد  
 خواهد شد و چنین اگر که تمامی اعضا و بدن ملوث خواهد گرد و مودوی مملکت  
 خواهد شد و برای مودوی که عدا داده شد همان مود و سائده حال خواهد گرد و پ  
 قیاس سمیت هبصه که سبب مائع و مسموم و حیا و قوران اخلاط روی فاسده سمیه  
 سبیل و فنی طبیعت نصف تمام نمی و اسهال عارض می شود و سمیت مسموم سرور  
 جناحه شش فرموده و علامها مسموم حیا و ایستنی ششها مسموم بحیر و مسموم الاعدیه  
 العالیه الطعوم فی خصوصه و ملوخته و حراره او ملوذه و العالیه الروائح فاسد میگرد  
 بزرگ مسموم باید شود و راجحه و محال لا یحصر و اسکا ممتها علی جوع سدید او  
 سدیدان کلوا و مسمومها یحیی علیهم یا حی ان تعطل له لشد السم علی ان الممتلئ الطعما  
 و التمراده استقی السم عن السم غرضان اند اینجا ان تیدم فی حلال ما متلاً  
 و التانی ان العروق تملؤ فلیجی السم میها منعدا و سماکان میها طعم شمی ایضا  
 السم به استقی قیاس مع العارق است و مسموم و ادون عدا متواتر بلحاظ این که

سم و الا حورده  
 و سمیت هبصه  
 و مسمومها یحیی علیهم یا حی

سمیت هیضه تایریکس فی کار حوادتند زیرا که اکثر هیضه از تخم سالفه و مساد و مسام  
عدائی سابق و لاحق می شود و کما قال المحمدی سبها یکون فی اکثر من التخم  
و مساد الطعام الی المراد الی الیروقه و چون هیضه مرض امتلائی است اکثر از متلا  
رطوبات متلاعم رویه غیر صالحه فاسده و غیره عوارض می شود و پس تمامی در عیضا  
ازین مواد فاسده متمثل باشد که طبیعت آن را لطیف ادمانی بدن لطیفی قوی  
و اسهال دفع می کند پس عوارض بحال برای نمود و سبب در اعضا و متلائی بود  
آنها با حلاط فاسده معدی خواهد یافت که سبب موده باعث کمی سمیت گردد بلکه  
بر دو حال خالی خواهد شد یا آنکه عدا و موده مجتمع خواهد یافت و طبیعت سبب آن است  
احلاط فاسده و مواد رویه که محدب هیضه شده مقهیر و مخلوب گردیده و عدا و  
خواهد کرد و در صورت عدا و فاسد شده می بیند خواهد کرد که باعث مزید هیضه  
و مخلوبیت طبیعت خواهد شد و سبب از دیار مواد فاسده رویه می بیند و محدب  
که عدا و صحت و طبیعت مست بالاک خواهد گردید یا آنکه چون طبیعت و موده عدا  
حدید خواهد یافت آنرا دفع خواهد کرد پس حدس مواد فاسده که دفع آن می کرد و بار  
خواهد ماند و آن مواد فاسده سبب عدم دفع مملک خواهد شد و نیز چون متوجه به  
سواد است اگر بداند غذا آرا متوجه حدس کند متخیر خواهد شد و اضطراب و دل  
خواهد شد فان میل النفس الی الحدیدین بنائی میلها الی الضد الآخر و سبب آنکه  
از اول طبیعت مقهور و مخلوب نوده مرقس غالب خواهد آمد و بالاک خواهد ساخت پس  
ظاهر و لایح متدیکه داون غذا در صورت هرگز جائز نیست و آنچه در و سبب حجم گفته اند  
که در هیضه و بابیه معده و بدن و اسهال و امثال اینها و اسهال امتلائی میست

پس سبب طلاق و جفاف در آن غذا و ادویه میسور و اقول لایحیجی ما ضعیف امر من سبب  
 معطل سبب فساد و هوا عارض می شود بلکه استعدا و امداد را در این باب مدخل است  
 و الا عموم مرض و موت پسندست بر مر و از افراد حیوان و در ایام و دالار من می آید  
 و کسی زنده نمی ماند و التماسه علی خلاف دلک نیست علت آنست حدوت امراض  
 و مایه فساد و هوا و استعدا و خاص امداد است و این فساد و این امداد مستعد بها  
 اند که ارا حلاط فاسد و رو میسور می باشد و آنچه فی دلیل ششم گفته آمد که در میضیه ضعیف  
 بسیار عارض می گردد و جهت طوام غالب بود و چه تمام اعضا حائع می باشد و امداد  
 ضرورت عداست اقول لایحیجی ما ضعیف ریه را که در میضیه ضعیف می باشد سبب  
 شدت حاجت اعضا سوئی عدا بلکه سبب کایت مرض غیره قال العلامة و در عدا  
 ضعف البدن کلمه تا انما الضعف منسوخ و دلک اما کیوں ادا کال و دلک الضعف و سبب  
 او شرفها کالمعدنه فاهما شتی معقتت مع ضعیفها سبب البدن الضعفها من حاله  
 عدا و البدن علی ما یقتضی و در حصول ضعف البدن مادی بسبب عدم المعده می چل  
 قوتی اسی قوت البدن لما عرفت من انه شرفه و قوه جسمه و ضعف او حسا و کما ذکر  
 ضعف البدن کلمه و آل ایضا و رعا کال سبب الضعف کمره متناساة الاراض بها  
 سبب قوی فی حدوت الضعف عن ادنی معصف و دلک لا کسب قد عرفت ال السائل  
 ادا کمره قولی معطل و احد استند قبول السعل مجاوره علیه فادون البدن الکثیره الامراض  
 کیوں شدید السؤل المجاوره علیه من الدایرات انتهی و نیز علامه از این می طرأ  
 نقل نموده اما علامه عدم الضعف فی الابدان الصحیحه می اعتدال فراح الامراض و لا  
 العس و اعتدال مقدار الحویث اللحمی و کمره الروح فیها و در حواس حال الضعف

وهر اهل ملک متعدد پس این مکتوبه لازم می آید که عدا مهنر مشود و حواس را راجع  
 که در باب تحریر در رساله شهاب تاف نون قد ام طاهر شود حاجت تحریرش درین مکتوب  
 بحال طوالب مدار و آنچه در لیل باز دهم گوید که گیلانی در شرح قول شبح و مسته  
 احامسی ان یعیل هذا المکن المادة صغرا و تاف فانما حدیج بهما التدریر و من ادلی  
 قد سعی ان یکنر العدا راجع اقول میاس مصبه برین مطلق است چه مراد گیلانی دریا  
 اذاعده یکا صره و معدله و مسکنه صغرا است مثل حواش سفر علی و ابوالرمان و احاس  
 و در رسک و غیر آن نه آنحضرت برح و بر کلام او در فی مطلق است و مرادش در فی  
 مطلق بر اذ تکتیر غدا تامل طعام و عدا نیست چنانکه در واد آن بجزش سلیط  
 برح و غیره که عدا می حص و ص است ساعه و اما فالعده هر دو در مطلق است که الفاعله فعل  
 مکنان که در صورت تامل طعام و غذا القیما متصور و آن بوجه من الوجوه جایز  
 بهیصه بلع می باشد یا صغرائی و بانی یا غیر و بانی و بر مرادش از فی دریا آنست  
 که بدون هیصه باشد نه آن فی که در هیصه صغرا و ی مسکنه حاله عدا بطرف صغرا  
 عارض می شود و بریکه شیخ الرئیس و دیگران من در هیصه صغرا و می بر حالی بچوید  
 قل نقالهم موده اندل بحیال مس فی و هال را تبه که استعمال سبرات را بر مس  
 فرموده اند پس مراد گیلانی دریا از فی همانست که فی تائنه فساد عدا و طعام بود  
 و قول شیخ الرئیس فاکان سبه ماده روتیه او کثیره الی قوله و قلل العدا و لطف  
 و یتم عمل الصوم و الریاضه اللطیفه و قول حکیم علی گیلانی و سعی ان یقتضی طعام  
 و شرابه ثلثه ایام الخ و قوله و العرس هذا التقلیل السواد الخ و بر قول فی علاج الفی  
 المطلق و اعلم ان حلقه الادویه المافقه للقی و التمتع و العیال و قلل العرس

مراد از نص  
 المراد من قوله  
 حاکم که می  
 صغرا و ی مسکنه  
 و در طوالب مدار  
 و در اول مکتوب  
 و در لیل باز

بالاعدية المحبة الى المدة نافع لان المدقح تشمل عليها وتعمل فيها معلما ما يجرح  
 نكبهها من القوة الى العمل اللهم الا ان يكون من هذه الاحوال تخم واستلزمات  
 كسرة فح لا يجوز حلق ملك الادوية بالاعدية شارب عدل ست برأكبه مراد حکيم علی ار  
 مونس وانما سعی ههنا قسم ست که در بعض احوال صغراوی مرا حان رادر حاکم  
 معه ههنگام استند او کز سگی بسند نصفا صغرا عارض میگردد و فی که سبب مسا  
 طعام و عدا و اجتماع مواد صغرا و یا بالمعیه عارض میشود و فیما که صاحب مجیه صغرا و  
 یا بالمعیه باللاحق می گردد و آنچه در دلیل دارد و هم گویند که شیخ الرکس در من لیت  
 و تدریر یا کول گفته و ربما اجتبع الی احوال طعام ما او تثنی تشبیه ما لطعام علی طعام  
 یکون و داراله الخ و این تصریح است بخوار احوال طعام بر طعام اقول لا یجی  
 ما قبله و لا یس جائیکه سبج الرئيس و ربما اجتبع الخ گفته است آجا عدا ای دل فاسد  
 می شود و در پیچید مرا بالعکس است یعنی عدا ای دل فاسد و در میگرد و تمیل سب  
 ستمیت می شود که بدول احوال و احوال آن خلاصی را بر من تصور و اگر بدول  
 احوال آن چیزی از قبیل عدا حوا میده میشود او هم موافق مثل مشهور را آنچه در  
 کال حکمت و حکمت شکی در معده ما اختلاف غذا ای اول دی و فاسد می شود  
 و دارت و عدا را زیاده می گویند و یا یا اینکه کلام شیخ در یجاد حفظ صحت است  
 نه در حیضه و قالها اینکه کلام شیخ برای ستفیع و ستعطف صحت هم برای اصلاح  
 کیفیات اعدیه اولیه است مثل اینکه اگر کسی دل عدا مالح یا حریف خورد و پس از  
 آن بخوردن اعدیه که مارده تعد اند کرده شود نه برای عدا ای که مستحیل است  
 ردیه سبب صغرا ویت یا مانعیت میشود و فیما که پیچیده و تخمه می باشد و متالی که



شنج رئیس در اینجا گفته است اراں بخونی و صوح و اکستان این معنی میگردد و  
 قال مثل الذين يتساولون اغذية حريفة و الحنة فاسم لواتعوا باعد زمان لم يكن  
 يتم فيه المصم بالمرطبات من الاعدية القوة صلح بذلك كيموس ما اعتدوا به ليس  
 قيا من هيصه كرس قول شنج که راسی شنج و تحوط محت گفته است نه سرا  
 اصلاح احلاط رديه و استلارات فاسده که در هيصه صفراوی باشد یا لمعی شنج  
 باطل و عاقل است یسر رحله آنچه که نذگور شد واضح و لا تخ می شود که در جانی که  
 و معدة مثلی بود از احلاط رديه و اعذیه فاسده و اعراض تنديده هيصه موجود باشد  
 حاشا که در آن وقت غذا و ادرن مر یض را جانی باشد بلکه عامدا و عالما با ملک  
 کردن است و این همه ناهما را باید که از اریکات بنام شنجی که شرعا و طبا  
 و عقلا و علما حاشا و کلا حاضر نیست دست بردارید و از خدا و رسول بترسند و علما  
 الا اللعاح و مضمی نماید که وقتیکه ساکس بنود نائره هيصه موشیج شود طبع الیتان  
 تعب حاصل لقی و سهال و متلا و معدة و امعاء و اعضاء و طوام فاسد روی و حلاط  
 مزج هيصه دفع شده باشد و علامات استلایه فاسد مضمی و ملح و موقر و قه و  
 در معدة و سر شیف و فلق و کرب و استلای و سقوط و الصعاط بعض دیگر علامتا  
 استلایه بر طرف شده باشد پس اولای خیزی از رلوب مثل ب فلاح و رای و سحر  
 و غیره استعمال کند و در حل کند لیسان را در جام برقی لعی لیکت کثیر در آن  
 و بعد از سارند اینها را لعطریات ملائمه و مرعوبه و عدا و هیدایتان را شنی قلیل ضعیف  
 حسن الکیموس چه معدة در مثل این حالت قوی میشود بر هضم غیر این چیزها و اعراض  
 ساه صعب از مقاسات مرض و نگدارد مر یض را که بوسه آب کثیر حیه آن خام





ارا بن موسی سر کتیب الیب ست مید ریات و مجمل م اول مد احطاد و م عمل م  
 مع اعدا موح ماکت متفویس م اول عدا و مع ارا م امر کلی محو اید بود  
 فقط السلام مخرجات اقول لا یجی باقیه حیة قوله و تهاست مدره اتم رسید و تها  
 لغو و حیف نرست بر اکه تهاست که در کتب لغویه یعنی رجوع است اریا است  
 بعد مع سند بیاری صادق می آید و ای مقصود سندل میان ملاقات مثلا  
 در حالت عروس و وجود بیضه و خمه است فی الضحاح بقه من مرصه لکسر تها و کدا  
 لغو لغو مونا قه ادا ص و دهونی عقب علتی و تها ک متلا می بیضه را گای  
 بلکه اکثر از ابتدا و آرا این موع اعراس ریتل غویب و احر اط و حد و وقت  
 الب و نظار و عین در و اطراف ظاهر میشود و سا اوقات اشتداد و عواض  
 سند سقوط مص و عتی و دیگر اعراس و بیضه که ریه که متنا آس صعب کمال  
 قوی و ارواح و بحر و طبیعت مدره مدیه است کسب است سمیت موار و در  
 فاسده میجه و محدثه بیضه اعصای رئیس ماری میگردد و قال النج و حکیم علی و  
 ثم بما اودی الی اختلاف کماله اللهم طهرنی و ثمته الرانحة و الی الحرطه ثم یودی  
 الی استوار النفس لضعف القوة المحبوبة الخ و التمش و العرق السار و العرق البار و العرق  
 وضعف القوى لما سکت عن مساکی الرطوبات فی البدن فیدفع ما یکون بالفرس  
 من اخلد بالعرق و لما النار و لقله الحار العیرری و بر و المانیة یطبعها و الی النار  
 لکنه تحمل الارواح و اندفاعها یس رسید صعب مدره اتم معنی مدار بر اکه  
 صعب مدره اتم می رسید بر آئینه عروس و طوار اعراس و به مذکور مکتوب می  
 و ناز طوار و بر و اعراس مسطوره که تعلق از ضعف و انحلال قوی و ارواح

خلاف اولقا و تصور تمحیل می توانست که عداد داده شود و لیسلم که مراد محییاتی بقیده  
لیرضه در اسحا قطعاً مخالفت غذا است مرصاحه هر چه و تحمه را تا باقی ماندن علامتا  
اسلامیه مذکوره پس برین بقدر هر آیه در قول فعل محیی لوس بعید ضافا  
کلیه لازم می آید و مشاهده بر عکس خلاف آن متناهد عدل است زیرا که صاحب محنه  
و هر چه را در حالت عروض و وجود علامتا متلائی بر دیده و عدم لقا معدوم و  
اعطائی بحیث سرج علیط بعد هر فی و هر استطلاق مره بعد مره طریقه محیی  
مل اجتهاد محیی است پس لازم است که فعل خیر در امطابق قول خود سارون  
عزوجل فی کساء العریر یا ایها الدین امنوا لیرتقون ما لا تفعلون کبر  
مقتدا عبد الله ان تقولوا ما لا تفعلون الاية و ما هذا الا الضلال و التوالب  
قال المحمدی فی ترویج الاحواح فان الطیب یحب ان یکون علیما الطلوع  
العلم ان یکون ذاعلم و حرة بقوی الادویه و الاعدیه و کیفیت استعمالها  
وان یکون عارفا کیفیت سبب اثر العمل فان العلم بعبر العمل ضائع ضلال و  
بعبر العلم محال کما قالوا حکمها حکم الصورة و الماده فان الصورة لا تتقی للماده  
و لا تتقی الماده بالصورة و یؤید قول السی صلی الله علیه و آله العلم بعبر العمل و  
والعمل بعبر العلم ضلال قال لقراط اذا کان الطیب عالماً عالماً کان کس  
یمشی علی حلیس و اذا کان لماً عالماً لماً عالماً کان یمشی علی حبل  
واحدة قوله و الا و با امری دیگر است الی قوله و احساس حرارت در جبهه تمیتود  
غیر سدید زیرا که و بار التماس اضطراب و هیجان احساس حرارت در جبهه تم  
لارم و ضروری نیست که بدون آن خدوشه و ماتود باشد زیرا که و با عیبات

از بر من سالم است و سالم است از آنکه بار و بار و متبل و میوه طعمی با عیار این یا حار باشد  
 مانند میوه صفراوی و طوایس و حیات حاره و طاو و در آنکه در لوارک حاره  
 و مایه و در دنیا و لک فی السحاب السائب التومجج والتصریح و قوله در مصیبت  
 آب سرد و متبرین و دواست سر مقلع و محدود است بر آنکه در سببه است  
 لول و در آنکه و دیگر امر این بار و مایه چگونه آب سرد معید خواهد شد و در عمو  
 و حیثه صفراویه بخوبی آب سرد و در همه از همه مضر بر آنکه در میوه صفراوی به هم در  
 است و اما وقتیکه نقای تمام شود و تا سه سال آن نال جس مود هر گاه آب شکر که حار  
 و فائز اسهال و فی صفراوی است فائز نیست قالی السج فی علاج البیضه و او است  
 ان المواد فی البدن صفراویه با نحه و اها و کاکات من المعاول علی حدوث  
 البیضه و لیس الخوف کله من العداء لم تجد اس ترید المعدة جیذ من خارج  
 ما سرد و با لیم بعد معونه علی القی ان مال البیه قدر مختل و فی و لک السریه التکلیف  
 ان کان و انما من القی فیما یجسد البیاضه ترید البیضه مثل و لک الخ و فی کمال البیاضه  
 و قد یجرت البیضه البیاضه من شرب الماء البارد و علی الرین و هو حال الاصله البیاضه  
 بعد کماله لغرض العطر من السوم و کذا حال الشیخ البیاضه و قوله و بدیهه اجیر عدا منس و دواتا  
 بر حلقه و خط است بر آنکه سوخته و میوه در امر این مایه و بیکر در جسد و طوایس حیات و اما  
 و که در کماله از امر این مایه که بگوید و چگونه در بدن متبل فاده و اما کماله خواهر بگوید که او از امر  
 بدیهه اجیر عدا و او آید مکه و برین امر فاده و اما کماله منع از عدا با بدیهه اجیر  
 ریاده تراعت بهیجان و قوله ان صفرا و حرارت شدة التهاب انتظارت غیر و را  
 ریاده خواهر کرد و دامت انهاک بدن و قوت خواهد کرد و بدیهه اجیر ان الله کما و نغمه

سله  
 طع اوده  
 کسوان  
 عس  
 معده  
 انهاک  
 میوه  
 و لک  
 و لک

و همیشه بعد از استیلاقی و آمدن هرقی در عین شدت اغراس و نائیة اول آن تحول  
علینط مریح و تجویر آن با صرار و اجبار و کما عموماً در امراض و بانیة از وادین غذا هر  
و ذرات هیت صلاح کار کجا و دل خراب کجا بوسین تفاوت ره از کجا است تا کجا  
و لا یطعمه مائیة من الا نهماک فی الا نهماک و الا نهماک اللهم اصطنعنا من شجرة  
للمسا و سیئات اعمالنا قوله فی دریافت بی محل یعنی ما وقتیکه در تخمه همیشه و مائیة  
باشند مایه ربائی لغای تمام شود و علامات استلائیة قطعاً نائل شده باشند از  
تحالیل حتماً و جزاً و عقلاً و نهلاً و نباتاً و در تخمه موجب هلاکت مریض بخلاف آن  
اگر بی محل غذا در امراض استلائیة خصوصاً در تخمه همیشه بعد نقائی تمام ظهوراً بیجا  
بیس و بیاس در وادین غذا احتیاطاً مایل کرده شود هرگز هلاکت مریض متصور  
نیست زیرا که طبیعت مدره مدیه درین وقت در طویات و مواد زائد تصرف  
نموده و وار آنها تعدیه بدن متصور خواهد شد قوله پس اول غذا و مع ازاله  
کلی نخواهد بود و ال است بر عدم تدبیر و مهارت مجیب در فن طب زیرا که تمامی  
جداق و المذموم کلیم بین اتفاق دارند که در همیشه بلغمی باشد یا صمد او تا جیسکه  
نقائی تمام حاصل نشود و آثار و علامات و آمارات استلائیة همیشه بر طرف نشود و غذا  
بل ادویه غدائیة مامد کجاییں و المذموم بلغمیست و وقتیکه آثار نقائی تمام شد  
و فصل مام طبیب مذاق در تمامی احوال مریض از تبص و تشو و تحو و هو و من و من  
و قوت و دفع ثقل و دفع و قراقر و در و مده و اسما و زوال غشی و دیگر اعراض  
همیشه بوجه تمام ظاهر شود ظهوراً و احکان ظهوراً بی الرابع اوقی اقله و اکثره  
پس آنوقت غذا است نه پیر و ایچه در حضرت موسی صلی الله علیه و آله مروی است

التذلل الذوی احوال الطعام علی الطعام ثم یبایس مقال است زیرا که بدو  
 پیشینه صفراوی و بلغمی هر دو بدول پرسی معده و متلا و اسهال طعام صورت  
 می بدو چنانچه از قوله که تخمه همیشه سبک قصور همهم و مساهد است میراث است  
 و طعام است که تا وقتی که سکون در نائره همیشه و اغراض روید آن است و لغا  
 طعام و مواد متصور نیست بلکه عدم سکون نائره همیشه دلیل یعنی قطعی نهای  
 طعام و مواد فاسده و معده و بدن است پس تعیین وقت و حالت ارداد  
 غذا احوال الطعام علی الطعام که حضرت بی آن را دارد وی یعنی هرگز شدید و  
 علاج فرموده که با معنی لازم خواهد آمد و ارا محال است ما قول رسول مقبول که  
 تمامت و لایم خواهد گردید و متوجه همین است آنچه شیخ الرئیس در علاج همیشه گفته  
 از اطهرت علامات الیه صفة فاخذ اختار بغير عن ماله و بحس فی المعده قتل و فی علاج  
 لوجرد بجا کال احما عتیاں بحس ان لا یتناول علی شیء التته و لا بعد و لک  
 الا عند یاجاف سقوط القوة فیدر عما سید کره زیرا که قول شیخ بحس ان لا یتناول  
 علی شیء التته اگرچه و لالت صریحه بر منع غذا دارد و لکس رایس الکفا مکرده و مارا کید  
 لمع الغدار و موده و لا بعد و لک یعنی بعد ظهور علامات و اغراض ویه همیشه بر حیر  
 مخور بد تا یک سکون نائره همیشه که با معنی شود و جوی سقوط قوت بسبب تقار  
 و خلا لاحق شود و چونکه قوله و لا بعد و لک ال بر مالمع غذا و ظهور عوارض و علامات  
 همیشه مطلقا بود و ازاں رای حدیث رسانده معین تا است فی تنده که تا کی ظهور  
 اغراض همیشه غذا مخور بد و لالت قول مذکور گفته الا عند یاجاف سقوط القوة  
 فیدر عما سید کره یعنی به وقت ظهور علامات همیشه حیر تا مال کسد و نه بعد آن

مستند  
 مادی منک  
 احوال طعام  
 طعام  
 و کما  
 و اعراض  
 متصور  
 الله و لایم  
 علی السطح  
 و علاج  
 علامه  
 مکرر  
 و لک  
 علیه السلام  
 لک  
 الدار



چیزی بخورد مگر در فتنه سبب لغاؤه خلا حوت سقوط قوت متسرق گردد و  
 تند پرتن بحیری که ذکر آن خواهیم کرد باید پرداخت و مراد از سقوط قوت اینجا  
 آن نیست که بعد ظهور سلامات همیشه از ابتدا سقوط قوت و منس است بلکه  
 مواد فاسده و سلبیت حیت آن با اعضایی یکسب لاحق میشود و حتی و دیگر  
 احوال که بهیچ عارضی نگردد بلکه سقوط قوتی مراد است که بعد نقای کلی و سکو  
 نائمه همیشه وجود منس و نه من قوت و استقرار احوال و طبیعت در منس  
 که سبکی و فاقه و عالمی تحت عارض شود و عادت گردد و دیگر که نمی و مع حد که  
 از قوله بحسب ان لا یتناول علیته فی التثبات می شود مراد از ان منع مایل  
 غذا و قوت شروع و عارض همیشه است که زمانه اندازی آنست و آنچه از قوله و لا  
 ذلک ثابت میشود منع تناول عناست در هر از سه باقیه که زمانه تراید و آنها  
 و انحطاط است و چونکه دفع این منس سبب قلت کثرت مواد و سبب و روات  
 آن و صدف و قوت مریض متعلق میشود و انداخته رئیس در اینجا الا عندنا یا  
 سقوط القوة مطلقا فرموده و زمانه زمین و محدود به یک یوم ناپاید و یوم و پاکتر  
 و بیشتر ازین نه گردد و نیز خصی نماید که شیخ الرئيس بعد قوله الا عندنا یا نجاف سقوط  
 القوة آنچه نفیر بع بقوله فیدبر باسد کرده و تصریح باعطای غذا اینجا هم  
 نموده بلکه تدبیر سقوط قوت را باها سسد کرده و معود ساخته درین اشعار و منسیت  
 باینکه در حالیکه نقای کلی به شود اگر درین هنگام اندیشه سقوط قوت متسرق  
 و یا سقوط قوت هم شده باشد لائق است که بجایال سقوط قوت تناول غذا  
 ساید بلکه درین حالت تقویت قوت با تمام روح طبع و بخور عطره معویه بهر نظر

كسما قال الحكيم علي في شرح العاقلون في تعريف الميضة وكثيرا ما يكون المواد  
الفاضة متغيرة نحو غير سمي ما يحد تلك الرطوبات كميته سميته وادوات  
الى القلب والدماغ او رقت تلك الاعراض كلها ولدلك تنمي الحدائق من الطيبات  
ليكون في الميضة والتخمة غاية العناية لعلاج القلب وتقويته بحسن في الاكثر لتفكر  
في علاج ذلك بالطبقات والمقويات يحصل العافية اذن الله تعالى به اعطاك  
عدا واطعام طعام حياجه مؤيد حينئذ قول شيخكم في آخر فصل علاج عيضة  
كفته ويحيى ان لا يطعموا شيئا ما لم يصدق الجمع فان عاوا قتل السقار لم يطعموا  
لأنه وحلوا الحمام وصب على رؤوسهم ما وافر واحرقوا لم يكتوا واعدار من سكيوب  
فان طهر التشنج يستعمل على المعامل القبر وطبات اللثة مارة عواضة ويكون في  
الشتاء من السارد من السوس وفي الصيف من السعس وكذا في  
عليها حرقه معومة في اوان مرطبة طيبة في الرية ايضا ويحيى ان  
لعلي ولا يزال يرجى موضع الرقيق والعسل المحرك للحمي الاكل بالغير وطبات  
ولقد ايسر مهمة تاكيدات لميعة ومما عاتت تنديده ويا سدا كذا اقول في سدا  
مقدمة الذكر تاكيد اعدا تاكيد مع عدا مائة توت سيدة مي كويدي وان سكت  
بارية الميضة وناسوا ولفقوا زيرا لانه يوم درين مرض عايت دليل محمود وعلما  
سكون نائمه هيصه يستقر واسترحط طبعيت ودرغ فلق واصطراب ك  
دليل سرف سدن توجه مواد فاسدة مبيحة سوي قلب وديكر اعصار ريشة  
خبا سح حكيم علي وشرح قانون ودر فصل هيصه مي كويدي وفي الميام تر تلك الاعراض  
السهر لاسا فانم العاقل لقصت العلة انتهى في حقيقته شدينا من الروث او حمار

برفق ولا يكترون البست فيل قدر ما يناولون من طوبة الحمام ثم تحررهم فبقوا  
 ونعدوا بهم عدا زليلا لا خفيها خسر الكيموس الخ وقال بقراط البدن الذي  
 ليس بالمتقى كلما غدت انما سريره شرا وجالينوس ويخبر ان كفته ونبذ الاله  
 لفساد الكيموس الروي ولكن ذلك يعرض اذا كانت المعدة ممتلئة من كميات  
 رديه وآسن ابى صادقا وشرح ان كفته البدن الذي ليس بالمتقى هو انه  
 فيه وفي المعدة مشاغل رديه كثيرة والعدا يفسد ميم نه حاله وان كان  
 محمود الفساد الكيموس الذي فيه مبراد البدن لذلك سر او قترتي يرد شرح  
 قول بقراط مي كوي سبب ذلك ان المادة الرديئة تجيل الوارد من الغذاء الى  
 سراد وذلك موجب لزيادة التمر وبانع من تقوية البدن كما في الناقه المدركه  
 فيجب الانعراج ليكن التقوية وازين هم تصريحات عديده ونيات باهره  
 سديده زياده تردياب وادن غذا ومنع ازال در مرض هيمضه جدمر كل وحكم  
 قطعي خواهد بود كه مجيد امر كل نمودن ساخت واركليت آن اكار و تهته فسد كرو  
 ولاكس من الغافلين انما ليس فان الحار المحيب لكليه هذا الامر محيب واضحه  
 واغلوطة عند الطبيب البديت ما تو يقي الا بالله عليه توكلت الا انيب

### خاتمه

دران سه فصل است فصل اول در بيان نما وى دستخطى محمدى و  
 علمائى بر بصيرت استفتا وجه مي فرمايند علمائى دين و مفتيان شريعتين  
 اندر اين مسئله كه نزد اطباء يونان اتفاق در مرض هيمضه و قتيكه سميت  
 در بدن مريض اثر كرده و اعراض و بيميد اگر ديده تا وقتيكه امتلا ر معده

احكام كوفى  
 قور كوفى  
 من سبب

و اما از غذا و طعام فائده رود و غلط هیچ میخیزد و دفع شده باشد و علامات آنست که  
 روی پهنه تل نشی و لعل و قرقر معده و قلقل و کرب و اشتها و سقوط بعضی دیگر  
 اعراض و بهر طرف شده باشد و ادون غذا حائز نیست و کسانی را که غذا داده  
 می شود هلاک می شود پس اگر کسی بخور رضیا را از اجازت خورامیدن غذا بدید  
 و گوید که در سریع مع از دادن غذا وارد شده و تخمین اگر بعضی طبیبان اجازت  
 غذا دادن مکرر بحال قواعده طبیه دهند و با وجود علم اینکه غذا در پس او فاسد  
 منجر به هلاکت است و دیدن استخاره را دادن غذا حائز است یا نه و اگر بعد از  
 استخاره استخاره مجاز شود بر آن عمل نماید یا نه یکی بحال رای مذاق  
 اطباء و ما وجود علم مگر سیکه از قواعده طبیه اقصیت ندارد سخن می شود و اگر  
 بدید و به بخور رضیا اصرار بر دادن غذا نماید و گوید که استخاره دیده ام و آنرا  
 هیچ کس از ما حود الذمه خواهند شد یا نه و بر قول ایشان عمل می نماید یا نه و اگر  
 استخاره و حکم بدین عمل آن واجب است یا نه میباید توجه و ادب و المصوب  
 آیتین الناس یزنا بین که خلاف قواعد عمل سازد و باعث هلاکت مرئوس شود  
 ما حود و آتم خواهد شد حرره الراعی عودته القوی الاحسان محمد عبدالحی تجا و الله  
 من ذریه احمی و الحمی و حفظه عن موجبات الغی مردمان لوی اصحاب من احاطه  
 فادامه ای لیا الله الکریم محمد ابراہیم عمر له الله الکریم امین مولا ماسو لوی علی محمد خرم  
 شرح احکام حمزه محمد حمزه الله علی غده در صورت مرقومه استخاره  
 اگر واجب بود عمل بر این واجب نیست چه حای عمل بر بخور استخاره یا که در عمر  
 محل خود دافع شده هرگز برین عمل استادم و اجازت نداده هر قسم که باشد تا انفا را هم

هرگز در این  
 صاحب

واما خصوصاً درین مرض همیشه و یا آنچه که سمیت آن اتر کرده باشند و امراض نه  
مفصله هفتا موجود باشد هرگز جائز نیست کسیکه در بیست و پنج روز غذا نخاید خاکی است  
و بلا شک خوف مواعده احر دی است هرگز عدا ساید و او عقل بر قول همچو کسان ماکد  
والله اعلم بالصواب و سنده ام الکتاب اقل افراد الناس ابو العباس سید محمد حسر  
عفا عنه فی العلین صحیح انحاب مولوی حکیم محمد ابوالحسن عفا عنه مرد مولوی حکیم  
محمد ابوالحسن انوار  
المرقوم صحیح حرره حکیم میر سید علی ابن سلطان الاطبا حکیم میر حیدر علی مرحوم محمد  
هرگاه بانفاق اطبا و احوال و عقلاً و تجربه کاران اعطای غذای فایده مطلق  
غذا مضر معلوم شود استعمال حائز نخواهد بود و این محل استخاره نیست پس اگر  
کسی استخاره نموده خطا کرده و بران اعتنائی نماند و در صورت مذکور نماند اگر غذا  
کسی را استعمال کند خوف مواعده عقی است والله اعلم السید محمد ابوالحسن میر سید  
ابن جناب ممتاز العلماء فخر المدرسین جناب سید محمد تقی صاحب مخوم ابن جناب  
علیین مکان سید العلماء محمد النضر حسینی ابن جناب عمران باب مولوی  
سید ولد علی صاحب طب تراجم محل الخبته شواهم هو العالم در محل منظره ضرر  
غذا شرعاً حائز نیست با استخاره یا مالا استخاره و در هیچ مواقع اگر کسی غذا و در خاکی هست  
و ماحود عند الله و الله اعلم من جناب ردة العلماء  
ابوالحسن سید علی بنی ابن جناب علین مکان طباشیر اه  
در محل ضرر دادن غذا بمریض شرعاً جائز نیست و از وجوب استخاره و وجوب سرعی لازم نمی آید  
هو العالم من جناب ملك العلماء  
الامام العبد المذنب  
المذنب المذنب  
المذنب المذنب انوار الخواص آیه کریمه شاهد بر این است  
العصر اجتناب از دادن والربا  
ما یحیی  
ما یحیی  
ما یحیی عدا محل ضرر عدا و شرعاً  
و استخاره با وجود منظره ضرر و اصرار محل سد الخواص ابن جناب العلماء بمقتدا لا تقوا با حکیم



به دیگر است با محیث تصرف در هر دو مفید باشد و خودی که طبیعت  
 بر حال خود باشد در حال صحت و ما بالذاتی و کما لو تملک من کما لو تملک  
 نحن فیما انما طبیعت از جانب غذا مطلقا منطوق بل بیض است و عدم  
 انحصار غذایی ولی و موجب بودن آن این حالت را یعنی همیشه که حالتی است  
 محبوس و در بر داریت برابر از پیست است و هر که در حق آن از شیخ الصناعات  
 شده است و لاشی از من السمتة قال لا ملی و کما لها فساد و یمر من ما فی المعدة  
 من الغذاء و هو اذا فساد صیر به ساءه للمعدة و الاعضاء التي بعد اليها هو  
 اوجار و الماء و الرطوبات بتعقیده لهما و تنهیهما للعقوة الى آخره اولی الامر  
 است برین دعوی علاوه ازین حکم حرثی هم تصیح ترک عدا و کتب معتبره نوم  
 موجود است فی القانون اذا ظهرت علامات الیضه و واحد احتیاج تجیر عن حاله  
 و یحس فی المعدة یقل فی الامعاء و جرد سماکان و ما غلتیان فی حسان و یتباد  
 علیهم التبه و لا العید و کما الا عند بانجای سقوط القوة حتی و فیه ایضا و یجب  
 ان یقذفوا بما لیس به حلتان ازها و للمعدة واضعاف و توتها مثل ما فی هس  
 احل و هس الزیت و الماء و الحار و البارد و یعدیه و هم معفرون الی ضد المعدیة  
 انتهی و فی المیام فخر الدین البینا فوری فی علاج الیضه بمادته عن فساد الطعام  
 یومر بالصوم و الحركة لیتقطع العصل و یعطی لبن التمیته البیدیا و خر شقوی فی السرا  
 البریجانی انتهی کلامه و آن محل و مختار گفته در باب علاج همیشه که سبب آن  
 باشد و یجوز فی النوم و یصح من الطعام بالکس انتهی و بر گفته و اظلال الجوع و عادات  
 قانونه فی الغذاء مع تقلیل تلطیف انتهی و صامت و یصح الارواح گفته و یومر بتلیل

باليوم في الموضع السابعة والجميع يافع جدا انتهى وصاحب معامدا الاطباء كعنه  
 ان لا يلبسوا ثيابا لم يصدق الجميع فان جاءوا من النقاد لم يطعموا بل ادخلوا  
 الحمام انتهى ودرهمهم وديكر ازين كتاب گشته فاداسكت مائرا اليقته واما شته  
 اسقية هم سبب اناس الربوب وادعاهم الحمام مرفى ولا يكرهون التست فيدل قدرا  
 ينالون من رطوبة الحمام ثم تحرجهم وقد وهم عداوا اعليا جميعا انتهى والتمه استعمال  
 اشياء المذكورة وصورت مرقومها انما انا من احوال الاطباء والكاملين في الخلق  
 المايرين لوجه من الوجوه حاله نحو اهدت هذا ما ظهر لي من تحقيق المقام وبعلم محقق  
 الامور العظام مستند حسن مبركهم من اقطر حسين خالصا صاحب اس  
 سلطان الاطباء سبيح الدوله مرزا علي حسن خان هادرم حرم ومعمور طاب ثراه  
 خواب ماصواب ست ولائق قبول باولي الالاب محمد جعفر خان در حضور  
 دادن عدا خطاست سايد داد سيد علي عرف حكيم مير عابد علي صاحب  
 در صورت دادن عدا ما حاضرست مهر سيد جعفر علي لقد اجاب استاذ علي آقا  
 مهر سيد محسن مشاگرد صاحب حكيم منزه منظر حسين خالصا صاحب الاعتدال  
 في به المقام من خطية العظام مهر محمد اس بين المعروف علي حسين اتيه معلمي  
 مكرمي حكيم منزه منظر حسين خالصا صاحب هادرم حرم مودوده اذ حق ست مهر  
سيد محمد حسن آلا ساك بن العدا في حاله الامتلاء بمحمول الاطباء والاحلاف  
 خلاف بحرته العدا وفي تلك الحاله يباس به المقام الصوم خير من الصوم  
 مهر سلطان العمه الله الحسيني در رجال عدا دادن لوجه من الوجوه حاضرست  
 دك بكم مرأت وادام بر دادن عدا نجامه خا طي محض ست هرگز مرقوم



عمل نماید ساخت **سید تقی ابن سید محمد مرسی** من سبک علی طریقه الاطباء و الحریس  
 الحاذقین و اکهار الراسخین المأهولین و اتباع الشیخ الرئيس و غیره عن المتعین  
 و المتأخرین فاعطاء العداء فی هذه الحالة بمسوع عمده و غیر صحیح و اما الحدیث کلام  
 ذلک مفسد و قوله من و سلامه واضح کما نلوا بالاسناد التام فی هذا المقام من کلام  
 المحیب العلم اعلی الله درجته و المقام نقط **العبد الراجی** هو العلیم الحکیم لا تک  
 ان اعطای العداء فی هذا العام غیر جائز کما صرح به المحررون و المحققون و لا جائز  
 فی تصحیح هذا القول الی الدلائل و الاستلزام الی تحصیل هذه الامعان و المظهر لاه  
 کالمیدی ان علاج الاستلزام بالخلار و ان کل مرض یعالج بالصد سید رضا حسین  
 عقی عنه کافی ست درین مسئله کتابت حساب حکیم منظر حسین فاصدا حاتم  
 و ترک غذا درین حالت واجب و خلاصه خلاص البهید السید حسین المقومی و اقمی درین  
 غذا و ادون حائز نیست **حکیم محمد اسماعیل** تمام الطب فی مکتب درج و حسن القبول  
 فی قصر الکلام ثقل اذا کلت و بعد اکل به تحب من سقی قیل انصام و لیس علی السوء  
 استداسا من اذ فال الطعام علی الطعام **حکیم محمد عبد العلی** جواب مستطوری صحیح  
 است **علام احمد** جواب مستطوری صحیح است **حکیم عبد العزیز** المحیب مصیب **حکیم محمد**  
 و تبحر صورت استعمال غذا حطاست **علی احمد** العبدیة فی هذه الحالة کالسم  
 القاتل نیر العابدین غفاعة تداخل غیر حائز حکیم حسن رضا عدا درس حالت  
 و ادون هلاک کردن مریض است **حکیم احمد رضا** اگر معالج داند که معده و امعاء  
 ریس از خلط فاسد خالی است و اکول و ندان غذا مریض را غشی و کرب  
 سقوط بنفس است عدا و ادون اولی است ورنه در صورت اشتداد معده و معا

عدا و اول خطاست که معده قوت همضم ندارد و مریض بپاک خواهد رسید و اندک عسل  
 حکیم تا مس علی عی عنه قلم خود خواب با صواب است محمد اشرف حال بداده او برکت  
 و اول عدا و همه جائز نیست و اجابت عدا در رجال موجب اهلک مریض است  
 هرگز نباید آوری و قهنگه قنار حاصل شود و جوع صادق طاهر گردد مصابقت  
 و قبل این عطا و عدا اثم کبیر است و در شریعت طب و اندک عسل با صواب حرره سید  
 عی عنه در صورت مریضه و اول عدا حائز نیست بلکه احسن استعمال و امی حدیث  
 مثل سکنجبین و غیره هم احوط است فقط و هو العالم سید محمد علی الشهید السوید  
 فقط مریض مریض صحت عسل العلاج حدیثی راجع به وقوع و طریقت  
 اکثر مریضه ها پیغمبر و انبیا که کثرت وقوع آن گویا انحصار و ادب مریض گردیده  
 مخلوقات است خائف و هولناک میشود خضانت آسرایایی و بیانی نیست در  
 امراض حاد و الغایه و امراض حاد و الغایه القصوی معدود کرده اند که تب طبع  
 این مریض و طریق علاتش معلومست هر مؤلف و مصنف طریقیان علاقه دارد بر  
 عالمان دعا فلان صنعت هویدا پس مثلا این مریض با در احوال اعتدال  
 که روارت شدید و حیات کثیره دارد و طعانش عقلاً و نقلاً و تقلیداً نارواست  
 حرکه و اول صحت اکل طعام و در آنکه مثلی از طعام مانند مسوج است این امتناع  
 متفق علیه اطباء است زیرا که باعث مدخل یا موجب اسهال طعام اول می شود و  
 فساد یک نوع نیست بلکه انواع و اقسام مساوات می مانند و در اکل طعام ترک آن  
 مختلفه خواهد و الکیمیة و الفعل الثالوث و کثرة اللون و انشراح کتف و طیف  
 مسوج است و متناش هم مجمع علیه صادق است که اعتبار بر یک موجب فساد

و هر یک از اینها سبب هضم میشوند و مؤیدش قول صاحب المذکرة و سیدهای الاغلب  
 اجتماع اعدیه کثیره فی المعدة مختلفة اجوابه و العمل بالکیفیه و تنقذ الکلیف للطبیع  
 نقل سید فایم سید اللطیف سعدا متعیر و قد و قول صاحب الترتیب و اساسا ما ذکر  
 العبدیة و تحلیط الاطعمة بالترتیب و قول صاحب المصائر و سیدها رتبة الکلیوس  
 من الکسالى المعدة قبل ان یصیکیموسا لعدم قولها من دارة العدا و اکثرها  
 و قول صاحب ذخیره و اساسا ان فی هضمه سه گونیه است یکی آنکه طعام بسیار شود  
 چند آنکه معدده آنرا نتواند گوارید و دوم آنکه طعام بی وقت خورده شود و اینها  
 باشد که طعامی که قوی تر و در گوارتر باشد سخت خورده شود و از پس آن طعام  
 مارک زود گوار خورده شود یا از پس طعام سبیه های تر خوردن چون تخم و شیش  
 و غیر آن خورده شود تا آنچه زود گوار باشد گوارد و در سر آن طعام با گوارید و با  
 و آنرا نمک کند ستوم آنکه گوهر طعام که خورده باشد تمام باشد بعد از تباة شود  
 و مانند دار و گردد و چون طعام بعد از تمامه شد بر چه در وی مخلط صغیر باشد  
 تر باشد بقی تر آید و هر چه بخلط ملغم مانده تر باشد با سهال سرور آید پس این  
 اسامی ملل تخم بر اغتذال بوده است و بی ریح و خود آورد که ارد و غش باشد  
 پس برایش همین علت و سبب العمل آوردن آنی مرین هضمه طعام اول هضمه  
 علی الهضمه پیدا کردن است که ما عقل این انخیز خواهد کرد و ما درار اعتدال  
 صحت و اوان تداخل و تخم و سبب هضم بغير از نقار تمام از طعام کسبی را طبایع مجز  
 حکم اطعام و اغتذال نموده است حتی که دوائی عدائی را منع نموده اند پس قطع نظر  
 اعتقوال فصلار و اطباء عقول حمال در همچو احوال تجویر عدا نخواهند کرد اگر

غفل میبوی عرض نماید از تخویر اطعام خنثی شدی خواهد کرد و از کثرت کلمات تسبیح  
و التماس استساق قوایم سلاح موده شد هیچ قاعده اطعام در حال اشتغال معده  
حصول نماد و آواں بهیضه یافته شد چنانچه صاحب دجیره میگوید اما بابت مایه غسل از  
دو کار نباید جو رویی اگر که هر دو اندر معده مخور و تپا نه شود و صغر اگر در دو قسم آنکه هر دو  
عداد هر سه اند و خداوند بهیضه را عذاب را باید گرفت و آنرا که خدا را نمی باید گرفت حیر  
اعداد هر نهده چگونه شاید و او در بعضی علاج حای دیگری گوید که خداوند بهیضه را بیک  
حرکت شاید کرد و هیچ حیر که بعد از آن شاید جو رود و مایه صحت از سر آنکه اندرین  
بیم علاجی چون خنثی و حیر می خوردن نیست چنانچه صاحب لصائر الطب  
می گوید و بیع و بیع الحركات والأكل والشراب من أقسام العداء الالعدی حیال  
الاستمرار بعدی لعل من الماغدة اللطيفة و بیع عسما دام القی والامال  
او الفلق و بیع الصوم و صاحب اعتبار الاسقام میگوید که علاجها مقصود  
علی ترک العداء یوم ذلک واحد یا جاز ثلاث جمع لیکن فی مافی المدة و حالها  
و یعیها علی دفع فصل الحان انیا و شیخ اللمیس در قانون علاج بهیضه را بطور  
قواعد بسیطه نام داده و در آن مقام نوشته و ربما کره بعضهم رائحة المرق و ما البید  
لعضنهم و کذا الشرا الحور و ما رائحة العوا که اکثرهم یقبلوها و حیال الطبعوا  
شیئا لم یصدق الخوی فان باعوا قیل البقاء لم یطعموا بل اذ فلو احموا و سب  
رؤسهم الماء الفانر و اخر حوا و لم یکنوا و از قوایم من معالجات امراض کلیه در نحو  
امراض که بعضی از یہا حاد فی العایة القصوی و بعضی حاد فی العایة و بعضی حاد جدا  
و بعضی حاد و قول مطلق استند تخویر اطعام و اعتدایا نه شده چنانچه شیخ اللمیس

گفته و اکثر مایه کلفت فی تفصیل العذار و منع او اکثرا لعالج الامراض الحادة و این  
 همیشه مرض حاد فی العایة القسوی یا مرض حاد فی العایة هست چرا که اکثر مرصیان  
 و مثلاً این این مرض در و سده و در نکه در یوم واحد می میرد و نفس را فی البیاح  
 از ید یافته سندیس منع طعام را می بیند اما سندیه لا رم آید هرگاه که اکلیات حریفا  
 معالجات امتناع ناست گردید بکدام طریق حکم قعدیه این مرصیان تواند شد و منع  
 و سقوط قوت که بسبب شلار مواد فاسد و سستی است آن با عصای میسده  
 لاحق می شود و غشی و دیگر اعراض کربیه عارض میگردد و موجب عطا غدا نمی آید  
 شد آری و فیکه خوی سقوط قوت و عروص صعب شدید است احتیاج  
 اعصار بسوی عدل تحت جمع صادق بعد نقای تمام معده و امعا از مواد فاسده  
 و اخلاط ردیه باشد با تمام و اشی طبعه و بجور عطره مرصیه مرصیان پدیدارند تحت  
 تقویت قلب و روح جنای حکیم علی و شرح قاموس گفته و کثیرا میگوید مواد فاسده  
 متغیره نحو تغییر سمی مان بحدت تلك الرطوبات کیعینه سیمته فاد امارت الی القلب  
 و الدماغ او تحت تلك الاعراض کلها و لهذا که ثری الخذاق من الاطباء  
 فی الهیضه و التخمه عایة العنایة لعلاج القلب تقویه و حسن فی الاکثر تقتصر فی علاج  
 ذلک بالعطریات و المقویات فیحصل العایة ماؤن الله تعالی و بعد سکون البقرة  
 همیشه و دفع اعراض مرصیه استعمار غدا می تواند داد و در صورت مرصیه  
 استعمار اعطای عدا شرعاً و طباً و عقلاً و نقلاً و تجربه حائز نیست هرگز نباید داد  
 اگر غذا در خیال مدبر خطا فاش کرده باشد و الله اعلم بالصواب الیه المرجع  
 و المآب مهر حکیم میرزا حسن حسینی فصل سوم در بیان فتاوی که از غیر اطباء

یونانیین و خط کلامیه شد باید دانست که حیث زماره شیع جعل مدعت  
 و صلاّت است یس مقتضای حدیث شریف که در بحار الانوار و کمالی السام  
 و العالم و رب مدوت عالم از جنات صلاّت مآب صلی الله علیه و آله و سلم مرو  
 اذا طهر المذبح فی امی بلیطه العالم علیه السلام لا علیه لاله الا لاله و لا اله الا الله  
 یعنی و نیکه ظاهر شود مدعت و صلاّت در امت من پس مایکه ظاهر کنند  
 عالم علم خود را و اگر ظاهر سازد پس وی است لغت خدا و ملائکه و فرشتگان همه  
 آنچه اعلان و اظهار آن واجب و لازم بود که داول عدم رعبان همیشه در  
 حال عدم لقاء معده و امعا و عدم تسکین مائمه همیشه و ستائده اعراف آن  
 هرگز حاضر نیست پرو اتم و امت و تحقیق گردد که موافق صاعقت طلب یونانی  
 مروج و اطمار همد داول خدا موجب الهام و املات مرصی است شاید و  
 محوز غدا و همد غدا خاطی است و شریک مل میسر موافق و ستخط علمای و غیر  
 یعنی علما و الهست و مخندین جماعت آن تا مات سد و صلاّت این مرتبه  
 اطمار محورین عدا میس گشت لکن چون این طان رماه خمال و صلاّت  
 و صلاّت است و اهل این راه را تحقیق حق کاری نه دارد بلکه تا امکان سازد  
 ظاهر نگردد بین اصل صلاّت و دستان با حقا حق صحیح می پروارند و سالک  
 میالک حد اعتدای می باشد و در هر امر شمار و مع الهام ترو جملا حیل و حی  
 کاری و مایه اگر چه از بیان سابق باعتبار شریع شریف و قوا عطف یونانی  
 مروج همد راه جاریه سال مسدود گردد و می تواند که در بعضی صوص زبان  
 گناید لکن احتمال آن بود که گویند که معمول به بابا این طریق میاید با طریق الطریق

است و ایشان بلا کلف در مجال حد امید بهداین موافق دستور العمل  
 غذای و هم و طریق تقلید ایشان می یوم بنابر آن ضرورت که بهیستهای سخیلی  
 این گروه هم سدرج کرده شود تا عوام الناس از آله واهی ایشان مملای قیر  
 نه شود و جاده راسی را نگذارند وارضایع کردن لهوس عریه خود با مار آمد  
 و سیرا بدید است که تحریرات و اکرا نجات نسان همدی و ولایتی بلد  
 فرخنده میا و حیدر اباد و صانها اقدیس التمر و العصار که در جواب بهیستهای او شده  
 محسبه بلام و کاست درین سال نعل نموده بهیست و ناگسالی که صاحبان تحفه و  
 دیا بلیان دیگر امراض امتلائیة را می محل و حالات امتلا بدون حصول بظاهر  
 خصوصاً درین هر دو مرض بعد سرنی و بهیست تلاقح احصار و اصرار غذای می دهند  
 و تنها و جریا این بی نصیران بحیال خودشان آمراموافق قواعد طباطبایی  
 می داند و نیز عم بطل تناسی و مماناة اطباء و مرکب باز کتاب بحسین فعل  
 شیع که نزد عقلای هر طریق جائز نیست سادرت میفرماید و آنرا برای شای  
 و تلمیح عوام کالالعام و جمعیت همال امام احتیاد خود را قرار داده اند متبیه شود  
 و جیمی بالسد و از وبال آخروی ترسند و مار آید زیرا که الله هر فن نظام اصول  
 و خلاف عقل و نقل را در هر فن بمجملة دعوات و سیئات آن من ترموده اند و اعلمنا  
 الا البلاغ و ما تو فیقی الاما لله و الیه المرجع و المآب و این فصل منضم است بهیست  
 مطلب اول در بیان آنکه وادون عدا درین مرض نزد اطباء که عمل تلبان  
 موافق طب مروء اهل مصر است جائز نیست چنانچه از استفسار و سخیلی حکیم صاحب  
 سلطان حان صاحب که در مصر تحصیل این من ترلف فرموده اید و حالیه بودن

دستور العمل اہل مصر بنفرایمہ طاہر میثود اگر کسی شخص کو اتسام مہیہ میں سی  
 کسی قسم کا چپہ ہو یا جو معی او سکو علی الاطلاق فی اور دست دونوں آہ  
 ہوں اور سیٹ او سکا ہوا اور سیٹ میں او سکی در وادیم ہو تو ایسی حالت  
 میں او سکو اگر کوئی طبیب ہر دست اور ہر فی آئیکہ بعد چاروں کی کاڑھی سم  
 یا شور یا گوشت کا بخور کری اور ساکید بلای تو اطباء مصر اور عربانی کی روک  
 اندہی او کی تخرہ اور فالوں کی ایسا علاج جائز ہی باہیں اور جو کہ بیشتر  
 رفاہ و علاج مام بہرہ اندا جو کجہ آیکی روکب اندر وی تخرہ اور قوا میں مہیہ  
 مروجہ و ہا کی متفق ہو یا جو اگر سطر رفاہ مام کی تخریر و رادیں تو ہر آئیکہ عالی  
 فائدہ خاص و عام سی ہو گا فقط مریض ہیصہ میں حواہ ماسد اسی ہو حواہ  
 مساوات و ہوا سی ہو و دونوں صورتوں میں فی متقیہ و تقصیہ و تعذیل  
 مجمع الوجہ سدا یا جائز ہو **اسلطان حاکم** **مطلب و معنی**  
 آنکہ مطابق قوا میں طبع مروجہ اہل مراس ہم وادیں عدا دریں حال جائز  
 بیست جیا بچہ و رکورالصحیح کہ ترجمہ طلب فرانس ست و در سر مطبوع  
 شدہ مرقوم ست و عارضی است النوع الساع الايضه المعروف  
 فی مشرب الہواء الاشرطہ الممرس من احطار الامراض لاء قدیوت المریض فی  
 طرف ساعتین و ہوس الامراض الوانیۃ و ہو معروف قدیما سلا و الہ لکس  
 سہیں انشرفی ملا و المصرو ماتہ من مرج لاجلہ و حصل بہ ہول عظیم الخ  
 فی معالجتہ بحال عجیبی المریض ممتہ نامہ و لا یطی سدا و اولو الاستہادہ و قیل  
 لعن الاطباء و نظر الی الاعراض الطاہرہ فقط و علاج من کال مریض یا سدا



بالادویۃ الحارۃ والمعویۃ کالاسۃ المحیدۃ ونقص الحواہر المہبتۃ فزاوت اللامعۃ  
 واسرع سیر الدار وبک الکرۃ علیہ ولم یثیف الا العلیل بجلاب العالۃ لاسۃ  
 مقدسۃ ہی باناس کثیرۃ ہی بالعالۃ مطلب سوم در بیان آنکہ موافق بیک  
 ہم دادوں عدا دریں مریض ہائے بیست اگر کسی شخص کو اقسام ہیصہ میں سے  
 کسی قسم کا ہیصہ ہو او اور اس کوئی اور دست دونوں آرہی ہوں فقط دست  
 یغیری کی آتی ہوں یا فی بدن ہستوں کی آتی ہو اور بیٹ او سکتا ہو لاہو او  
 بیٹ میں اسکی درد ہو تو ایسی حالت میں اسکو اگر کوئی طبیب ہر دست آیکے  
 چاولوں کی گاڑی سمجھ یا شور یا گوشت کا خون کرے اور تاکہ بیلانی مہیہ  
 سردیک ار روی تجربہ اور فاون کی موافق قواعد بیک کی ایسا علاج جائز  
 ہی یا نہیں اور چونکہ یہ امر سی رفاه و علاج عام ہی لہذا جو کچھ موافق تجربہ اور  
 بیک کی متحقق ہو او اگر بطرفہ عام کی تحریر وادین تو خالی مانده حاصل  
 عام اور اکاہی انام سے ہوگا فقط

यदा विश्वचिका गद्दे भवन्ति रेचनं वमिं तथा वरे  
 निषेकजं नान देय मन्ने मासु वै विश्वचिका प्रसा  
 तिक्यत्पुणे पथ्यं पटोसजं ॥ राम द्वा ह्म ॥

वै ह्म से समतायां निहासार संगूह से ह्म वचन ॥  
 عبارت در خط فارسی یا ویشو چکا دین بہوت رے چم می مبتدا و بیک  
 جہانڈہ ہم ماں لے سوچکا پراس جنت پر و نهم ٹول ہم رام کرش سے  
 سمتایام بدان سار سگرہ سیدیم بحیم ترجمہ یہ ہیصہ کار وگ ہوتا ہے

دست ماری ہوں یا فی تو حکیم حادق آدمی کو عدا دے ملدی جسٹ اس  
 اس مرض کے مالک ہو قوف ہونا وپں او ہوقت ہی عدا دے ملد آد  
 ایجہ ہونا یکے مالک یر دل ے رام کرش مید کا سی حکم تو داں سگرہ

سے یہ جس لیے کلام ہے ۔۔۔ کالی چरण سٹا سٹا یام  
 کالی جوں سیاہی نو یام ترجمہ کالے جوں مید کا سی ہی مطلب ہے

येविशूचिकारोगविनाञ्जिणीहेनानहींजवतकये  
 रोगाशुद्धनहोलेअच्छीतरहसेतवतकअन्नदेनानचा  
 हियप्रमाणसुशुतकाहमनेलिखाहै पक्षेततोअन्ने  
 तुबिलंदान त्यासुसंपाचनंचापिर्विचनवा॥विशुद्धदेह  
 स्याहसद्यएव मूर्च्छनिसारादिरूपैतिशान्तिं॥अस्था  
 पनंचापिवदंति पथ्यंसर्वासुयोगान परान्तिबोध  
 ॥इत्यत विहारीलालके॥ तस्यत्रगौरीशंकर

वैद्यअधिकं ॥ शुभं ॥ =

یہ سوچکاروگ سا اجیرں ہوتا میں جس تک یہ روگ سدہ مولے اچی  
 طرح سے تہ تک ان دیا بجا ہے یہ یریاں تسسرت کا ہے لکھا ہو کوئی  
 ایت بلگیم سپا جنم جاپی برے جسم یا سدہ دیس سپی سد یہ ایٹ ریسیا آد  
 روپے تاتما استہا جنم جاپی مدت ہشتم ہر اس لوگا سرتی سوزہ دستخط ماری  
 کے نت یہ گورے شکر میدا دہ کم ترجمہ خدا سدہ میں جب ہشتم ہوا ہے  
 دور لدا دے لگسن اور فاقد کیا ہو کہ اچی طرح تک کر ہشتم ہو اگر دست لگے

اور ہکا مدں ہوگا جلدی جبکہ وکھن اور دست موقوف ہو جاوے اور کسی  
طرح کی تلاش مانی نہ رہے جب ایسی صورت دیکھے تب عداوتے و گرنہ غذا  
دینا کسبیلر نہ چاہیے مشق دین لے یہ بات کہی ہے

यावत् विश्वचिकित्साशक्तिर्न भवति तावत्कदाचिदपि प  
थ्यनदेयम् । सर्वग्रंथसामन्तेन लिखितमिदम् ॥ ५ ॥ ५  
یاوت ویشوچیکاروس سپاٹا تر نہ ہوتے اور کدا میدی یتیم تدیم سر  
گر تہ یتیم لکتم تدیم ترجمہ جس تک ویشوچی کاروگ دفع ہو جاوے ترک  
ہر گر خدانہ دیوے سب کتاون کا بھی حکم ہے یعنی ہیضہ کی بیماری میں  
کسی قسم کی عداوت دینا چاہیے کیا وہ کہ ہیضہ کی بیماری خاص پر بھی ہے  
سید ہوتی ہے  
द यां हि भगवान् दीनवसावो प्रशाद  
دستخط پاڈے ہگوواں دیں دما دہو رشار کے

स्वल्पं जदादोषं विवर्धमानमनीतं न तेजः पथमवृ  
णोति भवत्य जीर्णोपितं हा विमुक्ता सामंद बुद्धिं वि  
षमं निहतिसमसमत्ता अथ मेवमाध्य वनिदानो  
क्तम् भोलानाथ वैद्य ॥

سول ہم جداو کہہ سرورہ نام یتیم یتیم تہا ساری ژد نہٹ ہوتی جیز نہٹ تہا  
نی ہو کہیہ ساسد بدتم کہم بہت مم ستا ای میو ماد ہب مد او کتم ترجمہ  
روگ لینے تے اور دست اگر یہ نہ ہو یا ہی ہو او ہا وہیں ریادتی ہو وے  
اور عداوت ہم ہوی ہو اور ہو کہہ ہی معلوم ہو وے اور نادار ہوا محمد اور

و مثل سہر کے، وگی تجویری می واد و سب مد امیں لکھا ہے ہولانا نہ سید

प्रभनलं द्यनवापि सुविस्को वजानता कुर्यात्ताश्चा त्र  
तोकारं येनामिस्तं प्रदीयते आग्नेय सहितायां इ  
ति वचनात लिखतं मि धारीत्ता तस्य वैदम् ॥

مسم لنگھم مانی سیرک سحا ما گڑھات پجات بلی کا دم یہ آگے میٹرے  
نیچے آگے سگھنا یا م ات سحات لکھتم گرد ہارے لاس سیدم ترجمہ ہاں جس  
اعراض منع ہو جاویں اور اعلیٰ طرہ پر بیو جاویں اور فاتے کیے ہوں اور دست  
سے صاف ہو گیا ہو اور کچھ عالتش باقی رہے ہو تب بعد اس سے کہ  
ہوک بھی شغل ہوئی تو اس وقت میں مداد بویں آخری سگھنا یہ حکم دی ہے  
یہ گرد ہاری اصل نے لکھا ہے مطلب چہارم دریاں و دکر سگھنا ہا  
کہ ڈاکٹر اس دستا کر دوا داس متفتا را اگر کسی شخص کو اقسام ہیصہ میں ہو  
کسی قسم کا ہیصہ ہو او یعنی او سکو علی الاتصال قے اور دست و دیوں  
آ رہے ہوں یا فقط دست بغیر قے کے آتے ہوں یا قے بدوں دست کے  
آتی ہو اور سیٹ او سکا ہو لا ہو او اور سیٹ میں او سکے در دہلا و  
گھڑا ہٹ اور شح اور تگی مہی لاس ہو تو ایسی حالت میں او سکو اگر کو بھی  
ہر دست اور ہر قے آپیکے بعد جا لو کی گاڑی بھی سج یا شور یا گوشت کا عجب  
کرے اور تاکید یلے تو اطمینان ہے پورب کے یہ دیکھ اور رو

اینے تحریر اور قانون کے ایسا اصلاح حائر ہے یا نہیں اور چونکہ یہ امر  
 ہی رفاه اور فلاح عام پر ہے لہذا جو کچھ اطباء یورپ کے روایات و  
 اینے تجربہ اور قوانین کے متحقق ہوا ہو اگر بنظر رفاه عام کے تحریر فرماو  
 تو ہر آئینہ خالی فائدہ خاص و عام و منفعت اور آگاہی امام سے ہوگا فقط  
 (حیرانیکہ ڈاکٹر تخمین جانسین مناسب مہتمم مدبرہ حیدر آباد نوشتہ اند)  
 دران صوت مناسب کہ پیار حیف از بس باشد کہ نفق و غیرہ فقط ار  
 خلو شود و در صبح صورت دیگر نروم بالکل نقصان دار و فقط و آنہم  
 کہ باعث نفق نگرد و فقط دیگر اینکہ بعد ہر دست بہر قی دادن اسبج  
 حاجت پست بلکہ عند الموضع در صورت کثرت ضوفا دادنی ست و صورت  
 خیلان این اگر ثابت گردد کہ لغ و غیرہ از باعث کثرت حرج و شکم باشد  
 روغن بیداجیر دادنی ست تا رفع حرج گردد و بعد آں ادویات قابض و  
 دافع رہا فقط تخمین جاسب محقق مانند کہ چون تغییر و تبدیل در الفاظ و محط  
 درست نموده لہذا اصلاح عبارت و الفاظ نہ نموده بعینہ درج کتاب شد  
 مگر بنا بر آنکہ فہم مطلب بسبب غلطی تحریر و ستوار لود لہذا گذارش میبرد  
 کہ ہر جا کہ لفظ نفق در جواب نوشتہ مرا و از ان لغ مانتد و خیلان کہ ہیا  
 بعد حار نوشتہ شد نماید باین صورت باید نوشت غلاب و لعبط دافع رہا  
 کہ در آخر جواب تحریر است مرا و آنست کہ دافع ریاح فی برد گیری ریلانی  
 عبارت نظر نماید ساحت کہ مطلب از مطلب ست (جواب کہ ڈاکٹر محمد زید

حسنا یامی ڈاکٹر ونڈو صاحب ہمارے کہ مناسرہ دو ہزار روپیہ ملازم اند  
 نوشتہ اند) ڈاکٹر ونڈو صاحب کی رائی یہ جس ہیصہ کی بیکر کو تفصل  
 فی اور دست کاری ہوں تو شور یا پاچھہ دیا کچھ مائدہ میں ہی کیونکہ  
 خود بوس سو فی سے کلکاتی ہے اور تاکیدا بلا ماسی جائز میں ہو ملکہ تیار  
 کی خواہش کی موافق ٹھہر ہا یا بی وغیرہ دیون تو مصالیقہ میں بغیر  
 خواہش کے دینا ضرور ہیں فقط المرقوم بہ محرم ۱۲۹۱ھ بمطابق  
 (جواب کہ ڈاکٹر محمد ویر صاحب موصوف الصدور بطور تبتیل و تصحیح  
 و توضیح آن نوشتہ اند) (مثال) شب کو کوئی شخص اچھی طرح نہ لکھا  
 سو گیا اور مخر ہوتی ہی تھی دست کی دستاں شروع ہوئے ہوں تو اور  
 بیمار کی حد آہستہ عدا اور یا بی وغیرہ بر ہو تو بیح اور شور یا وغیرہ دیا جائز  
 ہیں ہے فقط (ترجمہ جواب کہ ڈاکٹر مکٹر صاحب بہادر بطور تصحیح و  
 ڈنڈو صاحب ہمارے ڈاکٹر محمد ویر صاحب نوشتہ اند) (ایجاب  
 متفق الراعی ستم) (دستخط مکٹر - ایریل ۱۲۹۱ھ عیسوی)  
 (ترجمہ جواب مکٹر صاحب بہادر کہ علحدہ ہم نوشتہ اند) ہنگی مر یاں ملکہ  
 آب گرم می دہند و ہندو کس گچی برنج را آب گرم مذکور ترجیح میدہند  
 لیکن ایجاب حسب عادت برائے ضعیف یعنی کمر تہ آور و آن شکل  
 سفوف سوڈا را بر ہر دو یعنی آب گرم و گچی برنج مذکور ترجیح می دہند  
 جو بر ۱۲۹۱ھ عیسوی دستخط مکٹر صاحب حیدر آباد دکن (حب کسی  
 شخص کو فی اور دست آری ہوں اور دست میں عدا اول کی کما فی ہو

نکل ہی ہوا اور پیٹ پہولا ہوا اور درد دستکم نہی موجود ہو ہوا ایسی حالت  
 میں کچھ کھانا نہ دیا چاہیے نہ چاولوں کی پیچ اور نہ گوشت کا ستورا  
 لیکن جب علامات نہ کورہ مالا ریح ہو جاویں اور ہستہا لگی تو گوشت کا  
 ستورا یا چاولوں کی پیچ تھوڑی تھوڑی مقدار میں دیا جائے تو نقصان  
 نہیں ہی المرقوم ۳۲۔ ساون سنگھ باراتم ڈاکٹر گویال حیدر دیب میں محام  
 سری مگر کشمیر بدو سطح انگریزی In

(Ed) Gopal chunder D, B, S, a, sur-  
 geon. In the service of H. H. the Maha-  
 raja of Cashmere

نقل اصل ہستہا لگریزی

I will feel obliged by your kindly in-  
 forming me whether should a person  
 be attacked with cholera or with  
 purging and vomiting and if he pass  
 and throw up indigested water & his  
 stomach be puffed accompanied  
 with pain cramp thirst and restle-  
 ness, if any Doctor at this stage of the

thick rice gruel or broth, in fact in a  
 on its being given to the patient it will  
 be considered admissible by English Doctor  
 or the faculty because it is for the benefit of thousands

ترجمہ اسکایں آیکا ہایت مسوں ہوگا اگر آپ راتہ عفت مجھے مطلع کج  
 کہ اگر کوئی شخص جو بیماری تھیں سر گرفتار ہو اور اسکو دست یا قز آتی ہو یا بے ہوشی  
 یا لی دسکو ہو آما ہو اور اسکو سیٹ ہول گیا ہو یا پیٹن اور درد ہو یا ہودیاس کے ساتھ  
 ہی معلوم ہو اگر کوئی ڈاکٹر ایسی حالت میں یا ہول کی کاڑھی یا سہوے  
 گوشت سے یا اصرار دے کہ کو کرے انگریزی ڈاکٹروں کے نزدیک یہ امر سہ  
 معلوم ہوگا کیونکہ ہر اوروں کے فائدے اس سے منہو میں فقط

نقل اصل جواب ڈاکٹر ہری باڑ صاحب ڈاکٹر تنیس سیالکوٹ ولایت راکہ  
 رعایت تحریر کارولسیارامی و گرامی معرود معتز انداز سرکار انگلستان یہ یک ہر  
 درامہ ہی یا مد کہ دما گری غریب کمزور اندر فقط

Seal Kot 4 August / 73

My dear Sir

I received your letter of the 1<sup>st</sup> Inst a  
 few hours ago The symptoms you  
 describe are those of cholera



The treatment I should recommend is as follows a large mustard plaster to the belly The parts affected with cramps to be very well hand-rubbed every time the cramp occurs Iced water to be given to drink in small quantities frequently repeated to relieve the burning throat Sugar of lead with opium might be given internally but this should only be done by a medical man If there is suppression of urine, the patient should be put into a hot bath and Turpentine stupes applied to the loins In the first stages such as you have described the patient's stomach could not bear broth but it would be useful and necessary after those symptoms had subsided

۹۲

*I trust that no cases of cholera  
have occurred in Jummoo if  
they have kindly let me know,  
I remain &c &c,  
A. Potter*

ترجمہ: کامہاں میں سلامت مقام سیالکوٹ مورچہ ۴ اگست ۱۹۱۷ء  
ہوٹل ایجنٹ گدرا کہ ایک لحاظ مورچہ یکم ماہ حال میں وصول ہوا آنا جو آب  
میاں دہانے میں ہیضہ کے ہیں اور طریق معالجہ مریض جو کہ میری لائے میں  
درست ہے ذیل میں قلمبند کرنا ہوں۔ ٹراساٹر شوکا یلا شریٹ میں  
لگا جا چاہیے اور خصوصاً جو ہیں کہ تشع معلوم ہوتا ہے جو کسے  
اور جیوں جیوں ایٹس معلوم ہوئے اور کی مالتس کجاوے اور ہوٹل ایجنٹ  
سرف کا پیسہ کو پار بار دیا جا چاہیے تاکہ میاں کی شدت کم ہوتی جاوے  
اور بعد مع اینوں کے وقتاً فوقتاً کھلا جا چاہیے لیکن یہ بات ڈاکٹر سے  
کہہ دے جا چاہیے اور اگر رگولہ میں دائرہ پایا جاوے تو مریض کو گرم حمام  
میں ڈھکا جا چاہیے اور تار میں کے تیل کی ٹپوں میں مالتس ہو چکی ہو  
لیے شریع ہیضہ دینا کہ آب لے میاں کیا ہے مریض کے سیٹ میں  
سور ماسین ٹھہر سکتا لیکن اور علامتوں کے دفع ہو جانے کے  
بعد یہ پر ضرور بعد جو گا مجھے یوں ہے کہ مقام جموں میں وارڈ ایجنٹ  
دھونے ہاتھ اگر مریض کو ہتھیر ہی سے اور ادعنایت مطالع کرتے

نقل اصل جواب یندخت بخشی را فم ڈاکٹر سارنی فلکٹ یا فم سرکار انگریزی  
ملازم سری ہماراجہ صاحب بہادر و الی جمو کوکتیر بدراہہ ہفتصد روپیہ  
چہرہ شاہی کہ در انگریزی نوشتہ اید

First the indigested matter  
should be got rid of and puffness  
and pain removed there will be no  
harm in giving a little meat soup or  
rice water to the patient if he  
asks for food but not till the stomach  
is cleared of the indigested food

ترجمہ اسکا حکایت عدا ہی غیر منہضم معدہ سے دفع ہوا دلچ اور سب  
حواس باقی رہے ہوں عذاب گر نہ دیا چاہیے اور ہر گاہ معدہ حالی ہو  
اور جملہ اعراض معقود ہوں او سو وقت اگر بیمار غذا طلب کرے تو ٹوٹا  
توریاے گوشت یا چائولوں کی پیچ دیجاوے کچھ نقصان میں لگے تک  
عداے غیر منہضم و درد و تھوے و دست عارض ہوں عدا گر نہ دیا دگی نقط  
نقل اصل جواب ڈاکٹر گوپال چندر بنگالی سابق فلکٹ یا فم سرکار انگریزی  
سرکار سری ہماراجہ صاحب بہادر بدراہہ بیج صد روپیہ چہرہ شاہی کہ در  
انگریزی نوشتہ اید

In presence of such symptoms as

those described on the other half of this paper, no food whatever should be given to the patient I therefore agree with the opinion given by Pundit Paksheeram Bahad on the reverse of this, that is when the stomach has been cleared of undigested food, and all the other unpleasant symptoms removed, then there is no harm in giving a little soup of rice-water to the patient if he feels hungry

Shreeuggur } Sd/ Hopal Chunder  
The 11<sup>th</sup> Augt / 73 } Deb, S. A, surgeon  
In the service of H. H, the Maha-  
raja of Cashmeer.

ترجمہ اسکا اس حالت میں کوئی غذا نہ دینا چاہیے اس امر میں میری رائے  
ساتھ ہے اسے میڈیکل سرجنری رام صاحب کے برابر ہے کہ جب تک مہم  
پیار غذا سے فائدہ سے پاک ہو گا وہ اسے اور اس سے بالکل صحت  
پانے تک غذا دینا ہرگز مناسب نہیں ہے بعد ملازمت اور

رفع امراض کے ہوڑا شور یا پاؤ لو کی پیچ اگر ویجا و بہت کویہ نقصان  
 نہیں ہے فقط (جواب سر قاسم علی ڈاکٹر مورخہ ۱۱ صوری ۱۱۳۳ھ)  
 رقبہ سامی سے سروراری حاصل ہوئی کیفیت ہر سہ سوالات جواب  
 عور کے موافق رائے اطباء یورپ کے لکھ کر اہل حال حدیث کرتا ہوں  
 جناب من علامات ہیضہ ہیں قسم ہر قسم ہیں قسم اول وہ اسہال ہر قبل  
 شروع ہونے اس مرض کے لاحق ہوتا ہے ظاہر ہو کہ ملک ہمدیں موسم  
 ہیضہ میں بیشتر لاحق ہونے اس مرض کے ایک قسم کا اسہال عارض ہوتا  
 اگر وہ نہ روکا جاوے تو تبدیل ہو کر ہیضہ ہو جاتا ہے فقط قسم دوم گیش  
 یعنی برد اطراف کی حالت ہے بعد خفیف دست اور قوی وغیرہ کے ایک گیش  
 سے چہ گندہ کے عرصہ میں جسم سرد اور تر ہو جاتا ہے اور کمین گیش طاری ہوتا  
 اور خسارے با پیچ جاتے ہیں اور آواز بند اور نبض بہت ضعیف یا ساکت ہو  
 ہے قسم سوم حالت رماکس وہ حالت ہے کہ حالت گیش الیس یعنی در اطراف  
 کے بعد علامتیں محسوس کی نہ ہوں اور کئی دو وقتوں میں ہیں اول ملاحق  
 کسی مرض و سریکے دوم لاحق ہو ماکسی مرض و سرے کا متل سر سام و بحار  
 وغیرہ کے اب صورت عدا لطریق سؤال جواب لکھتا ہوں فقط سؤال اول  
 اگر کسی شخص کو قی اور دست علی الاتصال دو وقت آ رہے ہیں اور ہر قی  
 اس ہر سبب میں عدا اول کی کہانی ہوئی نکل رہی ہو تو اطباء یورپ کے  
 نزدیک پیچ یا دلو کی اور شور یا ہر دست و قی کے بعد دینا مناسب ہی نہیں  
 جواب یہ علامات کسی صورت ہر سبب میں مین یا عے جاتے لکھ یہ علامتیں ہیں

و اقدام بر آن است عدلی نماید بلکه احسان تمام در هیئت و در حالت جور است  
 امتلائی شدید و عدم تسا و عدلی دهد و است آت نیست مگر لا علی و عدم  
 حرت و عدم مهارت و در طلب یا محض تعلیم و طبای در یک فرم خود و عقل  
 سلیم و ادبی که عقل را پس از این امر را و او دارد و گوارا نماید چنانچه اجبا  
 استغنائای که مرقوم شدند ظاهر و باهر گردیده و با لمرص اگر تامت هم شود که  
 مرد اطشای و رنگ دادن عدد در هیئت و تخمه و در حالت امتلا و قبل بقار حائر  
 بل و چیست پس مرد و نیست که در حق و ماطل هر دو ویری و تعلیم ایشان  
 بر دست است واجب و لازم داند و کافه امام را عوص فاه طلاح در محاطه  
 و تملک اندازد و محض بهما شاة بعید از اطشای و رنگ کار عمل و علم و نیست تمام  
 بدست باشد هر چه عقل و نقل و مشاهده و تخمیه مالتاق جمهور را سالیان و شش  
 مسموع و منظور و محمد در ماست عمل را هم بر خود واجب و متختم دانند و با مسموع  
 را که عقل و نقل و شرا را ارکان معالجات و مدارائی است و تفصیل گریست  
 از طلب را پدارد و احتیاط را که سیل بحالت سبب بالمره ترکها را مد طریق حیرت  
 و الاستوری و الصاف مقتضی است که برای امتاع عباد هر چه سزایش ساطعه  
 و نبات ماه و با طوع و یا بد و را ان اشتقامت نماید و اختیار و باید و عاود  
 و اعتساف گذاردن تعلیم کسانی که لیاقت آن ندارد که تعلیم شان کرد و باید  
 مسموعات و منظورات را معمول و خود را نه سار و یقین است که در هیئت  
 و انایان در یک هم که تنبیه مرصیه نصفت و عدالت را پسندی و باید دست  
 مگر چنان نخواهد شد و احسان تعلیم بحسب کسان را در سائل طلبی و تحریک خواهد

آثار واجب ولازم كرسى خواهد نگردايد ماعليا الا السالف والساد الهاد  
الى سوار الطريق وهو بولى التوفيق به آخر ما اردنا ايراد في هذا المقام بوقين  
الله الملك المعظم فله الحمد والمسيه على يديه آله الصلوٰة والسلام

## غلطنامه دفع المنيه

غلط	صحیح	غلط	صحیح	غلط	صحیح
٢١	١٩	خارجیه	داخلیه	خارجیه	داخلیه
٢٢	١١	تسبیحیه	تسبیحیه	تسبیحیه	تسبیحیه
٢٣	٥	ادخلت	ادخلت	ادخلت	ادخلت
٢٤	١٩	المعالم	المعالم	المعالم	المعالم
٢٥	١٩	القصص	القصص	القصص	القصص
٢٦	٩	اللمع	اللمع	اللمع	اللمع
٢٧	١٩	نوائه	نوائه	نوائه	نوائه
٢٨	٨	الحرب	الحرب	الحرب	الحرب
٢٩	١٩	فتح	فتح	فتح	فتح
٣٠	١١	عمل	عمل	عمل	عمل
٣١	٢	الحججه	الحججه	الحججه	الحججه
٣٢	٣	س	س	س	س
٣٣	٤	الذنب	الذنب	الذنب	الذنب
٣٤	٣	کینه	کینه	کینه	کینه
٣٥	٦٩	علاجه	علاجه	علاجه	علاجه
٣٦	١٩	مکرمه	مکرمه	مکرمه	مکرمه
٣٧	١٩	عاص	عاص	عاص	عاص
٣٨	١٩	عاص	عاص	عاص	عاص
٣٩	١٩	عاص	عاص	عاص	عاص
٤٠	١٩	عاص	عاص	عاص	عاص
٤١	١٩	عاص	عاص	عاص	عاص
٤٢	١٩	عاص	عاص	عاص	عاص
٤٣	١٩	عاص	عاص	عاص	عاص
٤٤	١٩	عاص	عاص	عاص	عاص
٤٥	١٩	عاص	عاص	عاص	عاص
٤٦	١٩	عاص	عاص	عاص	عاص
٤٧	١٩	عاص	عاص	عاص	عاص
٤٨	١٩	عاص	عاص	عاص	عاص
٤٩	١٩	عاص	عاص	عاص	عاص
٥٠	١٩	عاص	عاص	عاص	عاص
٥١	١٩	عاص	عاص	عاص	عاص
٥٢	١٩	عاص	عاص	عاص	عاص
٥٣	١٩	عاص	عاص	عاص	عاص
٥٤	١٩	عاص	عاص	عاص	عاص
٥٥	١٩	عاص	عاص	عاص	عاص
٥٦	١٩	عاص	عاص	عاص	عاص
٥٧	١٩	عاص	عاص	عاص	عاص
٥٨	١٩	عاص	عاص	عاص	عاص
٥٩	١٩	عاص	عاص	عاص	عاص
٦٠	١٩	عاص	عاص	عاص	عاص
٦١	١٩	عاص	عاص	عاص	عاص
٦٢	١٩	عاص	عاص	عاص	عاص
٦٣	١٩	عاص	عاص	عاص	عاص
٦٤	١٩	عاص	عاص	عاص	عاص
٦٥	١٩	عاص	عاص	عاص	عاص
٦٦	١٩	عاص	عاص	عاص	عاص
٦٧	١٩	عاص	عاص	عاص	عاص
٦٨	١٩	عاص	عاص	عاص	عاص
٦٩	١٩	عاص	عاص	عاص	عاص
٧٠	١٩	عاص	عاص	عاص	عاص
٧١	١٩	عاص	عاص	عاص	عاص
٧٢	١٩	عاص	عاص	عاص	عاص
٧٣	١٩	عاص	عاص	عاص	عاص
٧٤	١٩	عاص	عاص	عاص	عاص
٧٥	١٩	عاص	عاص	عاص	عاص
٧٦	١٩	عاص	عاص	عاص	عاص
٧٧	١٩	عاص	عاص	عاص	عاص
٧٨	١٩	عاص	عاص	عاص	عاص
٧٩	١٩	عاص	عاص	عاص	عاص
٨٠	١٩	عاص	عاص	عاص	عاص
٨١	١٩	عاص	عاص	عاص	عاص
٨٢	١٩	عاص	عاص	عاص	عاص
٨٣	١٩	عاص	عاص	عاص	عاص
٨٤	١٩	عاص	عاص	عاص	عاص
٨٥	١٩	عاص	عاص	عاص	عاص
٨٦	١٩	عاص	عاص	عاص	عاص
٨٧	١٩	عاص	عاص	عاص	عاص
٨٨	١٩	عاص	عاص	عاص	عاص
٨٩	١٩	عاص	عاص	عاص	عاص
٩٠	١٩	عاص	عاص	عاص	عاص

